

انتشارات  
مکتب شیعیان  
تبریز

رسالة استدلالی

## حیوة النفس

در اصول عقاید اسلام و شیعه

توحید ، عدل ، نبوت ، امامت ، معاد

### تألیف

علامه اوحد مرحوم شیخ احمد احسائی

ترجمه

سید اجل امجد مرحوم حاج سید کاظم رشتی

اعلیٰ الله مقامهما

۱  
۲



انتشارات  
مكتب شيعيان  
تبريز

رسالة استدلالی

# حیوة النفس

در اصول عقاید اسلام و شیعه  
توحید ، عدل ، نبوت ، امامت ، معاد

## تألیف

علامة اوحد مرحوم شیخ احمد احسائی

ترجمة

سید اجل امجد مرحوم حاج سید کاظم رشتی

اعلی الله مقامهما

الأحد

موقع الأوحد  
Awhad.com

این کتاب در سال ۱۳۹۶ هجری مطابق ۲۵۳۵ شاهنشاهی دریکهزار  
نسخه در چاپخانه شفق تبریز تجدید طبع گردید .

قیمت ۵۰ ریال

## بسمه تعالی

نظر باینکه نسخه های فارسی این کتاب کمیاب شده  
بود و خواستاران زیادی داشت به امر مبارك حضرت آیه الله  
المظمی آقای الحاج میرزا حسن آقا احقاقی روحی فداه  
تجدید طبع گردید .

الاحقر : عبدالرسول احقاقی



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين

اما بعد چنین گوید بنده مسکین احمد ابن زین الدین احسائی، که بعضی از برادران ایمانی که بر آوردن حاجت او را بر خود لازم گردانیده بودم بمن التماس نمود که بنویسم برای ایشان رساله ای در بعض آنچه واجبست بر مکلفین، از معرفت اصول دین که عبارتست از توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد و آنچه ملحق باینهاست از احکام قیامت صغری و رجعت و بیان شفاعت و امثال آنها از روی دلیل معتبر هر چند اجمالی باشد، نه از جهت تقلید صرف و بیان اعتقاد محض بلکه بدلیلی از آن ادله که ظاهراست از آنچه که عقول عوام الناس ادراک توانند نمود پس اجابت نمودم سؤال او را با وجود کمال اختلال حواس از کثرت اشتغال و توفیر اعراض و زیادتى ودوام امراض لکن میسور بمعسور ساقط نگردد و نامیدم این رساله را حیوة نفس در حضرت قدس و ترتیب دادم آنرا بر یکمقدمه و پنج باب و خاتمه و هر بابی مشتمل است بر چند فصل .

## مقدمه

بدانکه حق تعالی خلاق را بر عبث نیا فریده زیرا که حکیم است و حکیم کار بی فایده و عبث مرتکب نشود و چون که حق تعالی غنی مطلق است و فقر و احتیاج را بساحت جلالش بوجهی راه نیست، زیرا که محتاج مخلوقست، نه قدیم. پس واجب شد که فایده خلق عالم راجع شود بسوی خلق، تا برساند ایشان را بسعادت ابدیه و آن موقوفست بر اینکه تکلیف کند ایشان را بآنچه سبب استحقاق ایشان برای سعادت ابدیه گردد زیرا که اگر تکلیف نکند ایشان را مستحق امری نمی شدند و هر گاه عطا میکرد بایشان ثوابها و عطایا را بدون عمل و بدون طلب، عبث و بیهوده بود. و ثابت شد که حق تعالی حکیم است عبث او را نشاید و خود در کلام شریف از این معنی خبر داده و خود را از این منزله فرموده: *أفحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینالترجعون* پس چونکه حق تعالی خواست که خلق کند خلق را پس انعام کرد بایشان بمحض فضل و کرم خود نعمت وجود و حیوة و رزق و خلق و موت را، چون ممکن در هیچ حالی مستغنی از این نیست بلکه هیچ چیزی نیست الا بنعمت و فضل حق تعالی پس چون انعام کرده بایشان واجب شد بر ایشان شکر نعمت حق تعالی به آن قوت و قدرت که بایشان عطا فرموده و شکر نعمت ممکن نباشد الا بعد از شناختن منعم تا در حقش نگویند آنچه را که لایق و سزاوار جلال عظمتش نباشد. پس شکر نعمت موقوفست بر معرفت حق تعالی و معرفت حق تعالی موقوفست بر نظر کردن و تفکر نمودن در آثار و صنع او، و نظر و تفکر موقوف است بر صمت یعنی

اعراض به دل از تمامی خلق ، پس اول واجبات بر مکلفین سکوت وصمت است چنانچه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست . پس چون اعراض کرد بقلب از خلق قادر می شود بر نظر کردن و تفکر نمودن که آن واجب دوم است و بنظر و فکر قدرت بر معرفت حق تعالی که واجبست حاصل میکند پس هر يك از مکلفین که واجب اول را ترك نماید پس واجب دوم را ترك نموده است و هر که ترك واجب دوم کند ترك معرفت الله و توحید و عدل و نبوت انبیا و امامت خلفا انبیاء و معرفت بمعاد و رجوع ارواح بسوی اجساد خواهد نمود و هر که ترك این معرفت مذکوره نماید پس مؤمن نباشد بلکه مسلم نیست و محشور باز مره کافران و مستحق عذاب الیم و دایم مقیم خواهد بود و مراد بمعرفت الله که اسلام بدون آن ثابت نمی شود اعتقاد بوجود صانع است که مخلوق نباشد و الا محتاج بصانع دیگر خواهد بود و معرفت صفات کمالیه که ثابتست برای ذات حق تعالی و اعتقاد آنکه این صفات عین ذات است بدون تعدد و الا تعدد قدمات لازم آید و معرفت صفاتی که برای افعالش ثابت است و معرفت صفاتی که توصیف آن لایق جناب حق تعالی نباشد چه آنها صفات مخلوقات اوست پس فرق میانۀ خالق و مخلوق متصور نمیشود و معرفت صفاتی که آنها لایق افعال حق نباشد زیرا که صفات افعال مخلوقات است و معرفت عدالت حق سبحانه ، زیرا که غنی مطلق است پس محتاج بسوی چیزی نیست و عالم مطلق است و چیزی براو پوشیده نیست تا خلاف عدل اتفاق افتد و معرفت نبوت پیغمبر ما محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و نبوت جمیع پیغمبران زیرا که ایشان و سائطاند در تبلیغ احکام الهیه میانۀ حق تعالی و میانۀ مکلفین و معرفت خلقای پیغمبران زیرا که ایشان حافظان شریعت

پیغمبران و ایشان حجتهای خداوند عالمیان در میان خلق بعد از پیغمبران علیهم السلام میباشند و معرفت زنده شدن مکلفین و محشور شدن ایشان بسوی مالک یوم الدین و باید معرفت این مجموع به آن نهج که ذکر میکنم در این اوراق از تعلیم حق تعالی باشد ما را بر زبان حجج و خلفای خود . چه حق را جز او نشناسد و معرفت این امور همگی از روی دلیل قطعی باید باشد هر چند بر نهج اجمال نه تقلید محض . چنانکه ذکر میشود انشاءاله تعالی :

### باب اول در توحید

بدانکه واجب است بر هر مکلف که بشناسد که حق تعالی موجود است بعلت اینکه ایجاد عالم نموده است و هرگاه معدوم باشد چگونه قدرت بر ایجاد غیر خود خواهد داشت و باید بداند که حق تعالی باقیست ابداً لا بدین بعلت استمرار تجدد آثارش و بیشک اثر بنفسه حادث نمیشود بلکه محتاج است بمؤثری که او را موجود نماید پس اثر دلالت بر مؤثر میکند و آن حق تعالیست و جایز نیست که حق تعالی متغیر باشد بلکه باید پیوسته موجود و باقی و مؤثر در غیر خود باشد و الا مثل سایر مخلوقات خواهد بود که متغیر و فانی میشوند پس وجودش بایجاد خواهد بود نه بذاته پس حادث خواهد بود و ما چون نظر به آثار نمودیم دانستیم بعلم قطعی که این آثار محتاج بسوی مؤثر میباشند و آن مؤثر خالق عالمیانست و مشال استدلال به آنستکه چون نظر کردیم باشعه سراج دیدیم که مادامیکه موجود است دلالت میکند بر وجود موجد خود که سراجست و هرگاه سراج موجود نبود هیچیک از اشعه موجود

نمی‌شوند و دلیل بر اینکه سراج احداث اشعه میکند و اشعه در جمیع احوال محتاج بسوی سراج می‌باشد و لحظه‌ای از او مستغنی نشوند اینست که اشعه بدون سراج موجود نشود و در نزد وجود سراج مفقود نگردد پس سراج مؤثر و مقوم اشعه باشد، همچنین است جمیع خلق آثار حق تعالی می‌باشند بالنسبه بسوی فعل الله تعالی و حق تعالی منزله است از ضرب امثال و لله المثل الاعلی .

### فصل : در اینکه حقتعالی قدیم است

بدانکه واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که حق تعالی قدیم است بذاته ، عدم بر او روا نیست بوجهی من الوجوه و در هر حالی از احوال و وجود غیر از خود بر او سبقت نگرفته زیرا که اگر قدیم نباشد حادث خواهد بود چه واسطه میان حادث و قدیم نیست و بدرستی و تحقیق که ثابت شد که حق تعالی حادث نیست زیرا که حادث مستلزم وجود محدث است و ایضاً هرگاه قدم هستی او دائمی نباشد عدم و نیستی بر او در بعض احوال جاری شود پس احوالش مختلف گردد و هر که احوالش مختلف است پس او حادث است و محتاج بسوی کسی که او را ایجاد کند و ایضاً هرگاه قدیم نباشد پس غیرش بر او پیشی گرفته باشد در وجود ، پس او موجد و محدث او خواهد بود تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً و ایضاً هرگاه قدیم نباشد وجودش مستعار از غیر او خواهد بود پس محتاج به آن غیر باشد و احتیاج مستلزم حدوث است و آن مستلزم محدث است و هرگاه او نیز قدیم نباشد بعینه همین کلام در او نیز وارد است .

## فصل : در اینکه حقتعالی دائمی و ابدیست

واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که حق تعالی دائمی و ابدیست ، بعلمت اینکه واجب الوجود لذاته است باین معنی که وجودش عین ذات اوست بدون مغایرت و اختلاف . پس وجوب وجود بالذات لازم دارد دوام ابد را پس هر گاه عدم شود وجود عین ذاتش نخواهد بود و خلاف آن ثابت است الان . و بدانکه قدم و ازل و دوام و ابد و اولیه بلا اول و آخریت بلا آخر ، یک چیز است هیچ مغایرت میانه این معانی نیست بوجهی ، نه در ذات و نه در واقع و نه در مفهوم و الا لازم می آید که حق تعالی دررتبۀ ذات متعدد و مختلف باشد پس حادث خواهد بود . و اما اختلاف این بحسب مفهوم لفظی ، پس آن مفهوم ظاهر است که استعمال شده بجهت تفهیم و تعریف از برای عوام مکلفین و مقصود از این الفاظ مختلفه ، معانی متعدده نیست مگر مفهوم واحد و مقصود از آن نیست مگر معنی واحد و الا لازم می آید که حق تعالی معروف باشد بکثرت ، چه بمدلول این الفاظ در مقام بغیر معروف شود و هر که بکثرت و اختلاف معروفست حادث است و آنچه گفتیم سابقاً وجوب وجود مستلزم دوام ابد است عبارت لفظیه و بجهت تفهیم است و الا در مقام ازل لازم و ملزوم و تلازم نیست . و مقصود از وجوب وجود همان عین دوام ابد است بدون فرض مغایره و الا لازم می آید که موصوف شود بصفات متخالفه و هر که چنین است حادث است .

## فصل : در اینکه حقتعالی حی است

و واجب است که اعتقاد کند که حق تعالی حی است بعلمت اینکه

حیات در مخلوقات آفرید و زندگانرا ایجاد نمود . و در نزد عقل و جملگی عقلا محال است که خلق کند حیات را کسی که میت باشد پس چون از بعض مصنوعات حق جل و علا ، زندگانی و زندگانرا مشاهده نمودیم دانستیم که صانع اینها حی است و زنده ، پس از اینجا ثابت شد که حیاتش قدیم است زیرا که اگر حادث باشد پس قبل از حدوث میت بوده و در این صورت محتاج باشد بسوی کسی که حیات باو عطا کند ، پس حیاتش مستفاد از غیر خواهد بود و اینحال مخلوقست نه خالق .

و بدانکه حیاتش عین ذات اوست بدون مغایرت و هرگاه حیاتش مغایر ذاتش باشد هر چند بالعرض و الاعتبار تعدد قدما لازم آید و آن باطل است چنانکه در دلیل توحید ذکر خواهد شد انشاءالله و واسطه میانه عین ذات و غیر ذات نیست.

### فصل : در اینکه حق تعالی عالم است

و واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که حق عز وجل عالم است ، بدلیل اینکه خلق کرده است علم را در بعض مخلوقات خود و عالم متصف بعلم است و هر کس که عالم نباشد محال است که ایجاد کند کسی را که عالمست بسبب آنکه خود ، او را آفریده و ایضاً ایجاد کرده افعال محکمه متقنه که جاری است بر مقتضای حکمت و نهایت استقامت و هر کس عالم نباشد چنین صنعتی را محال است که ایجاد تواند کرد .

و بدانکه علم حق تعالی بر دو قسمست : یکی : علم قدیم و آن

ذات واجبست جل جلاله . و دوم : علم حادث و آن السواح مخلوقات است مثل لوح و قلم و دوات موجودات و نفوس خلایق و مکنونات . اما علم قدیم پس آن ذات حق تعالی است بدون مغایرت نه حقیقی و نه مجازی، نه فرضی و نه اعتباری، چه اگر این علم حادث باشد لازم می آید که حق تعالی قبل از حدوث اش خالی از علم باشد و این اعظم نقایص است پس واجب است که قدیم باشد و چون قدیم شد خالی از این نیست یا عین ذات حق تعالی است بدون مغایرت بوجهی من الوجوه یانه، بلکه غیر اوست پس هر گاه همان عین ذات باشد عین مطلوب ماست و هر گاه غیر ذات باشد تعدد قدماء لازم می آید و آن باطل است و اما علم حادث پس آن حادث است بحدوث معلوم پس هر گاه قبل از معلوم باشد علم نباشد چه شرط تحقق علم حادث و تعلقش آنست که مطابق معلوم باشد پس هر گاه معلوم موجود نباشد مطابقت محال خواهد بود و با آنکه شرط اوست و همچنین شرط دیگر اقتران علم است بمعلوم و قبل از وجود معلوم اقتران محال است و شرط سوم آنکه واقع باشد بر معلوم و قبل از معلوم وقوع متحقق نباشد و این علم حادث فعل حق تعالی و ناشی از فعل اوست و آن یکی از جمله مخلوقات اوست و ما او را بحسب اصطلاح علم نامیدیم بجهت متابعت ائمه سلام الله علیهم و اقتداء بکلام الله چنانکه فرموده علمها فی کتاب لایضل ربی و لاینسی . یعنی علم حق تعالی بقرون اولی مسطور است در کتاب که عبارت از لوح محفوظ است و در مقام دیگر فرموده و لقد علمنا ما تنقص الارض منهم و عندنا کتاب حفیظ یعنی دانستیم ما آنچه را که زمین از مردگان کم میکند و در نزد ما کتابی است محفوظ

از تغییر و تبدیل که علم ما در آنها منقش است پس برمیگردانیم چنانچه اول مرتبه اورا خلق کرده بودیم و مترجم گوید که این دو آیه صریح الدلاله بر مراد ما می باشند و اما اخبار و کلمات ائمه اطهار و استعمال این علم حادث بیش از حد شمار است و از آن جمله فقره دعای سحر است که فرموده: اللهم انی استئلك من علمك بانقذه و کل علمك نافذ اللهم انی استئلك بعلمك کله . هر گاه گوئی که این عین ذات واجب است لازم می آید تشکیک در رتبه ذات حق تعالی . و اختلاف علامت حدوث است چنانچه دانستی و واسطه میانه حدوث و قدم نیست و مدعی آن مکابر است و چون باطل شد قدم آن علم پس ثابت شد حدوثش . و امثال این ، در اخبار بسیار است و ذکر آن بجهت دفع استبعاد بعضی از جهال است که بامثال این کلمات بجهت فریب عوام خبیث باطنی خود را بروز داده گویند که صاحب این قول جهل برای خدا ثابت میکند والسلام علی من اتبع الهدی و خشی عواقب الردی .

### فصل : در اینکه حق تعالی قادر مختار است

و واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که حق عز و جل قادر مختار است . اما اینکه قادر است بجهت اینکه حق تعالی غنی مطلق است و هر چه غیر اوست محتاج است بسوی او در حالی از احوال . چه جمیع ماسوی الله وجود شان موقوفست بفعال الله تعالی ، چه وجودی برای ایشان من ذاتها نیست و الا مستغنی بودند از حق تعالی ابدأً دائماً و احتیاج در بعضی احوال دلیل است بر احتیاج در کل احوال و چونکه قادر است بر هر چیزی عطا کرد هر چیز را آنچه را که لسان استعداد او طالب

آن بود . این است معنی احتیاج کل بسوی او . پس اگر قادر مطلق نبود هر آینه عاجز بود از اعطاء هر چیزی را آنچه که لازم قابلیت آن بود و هر عاجزی محتاج است بسوی قادر . و هر محتاجی حادث است . پس لازم آید حدوث حق تعالی ، تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً و اما اینکه مختار است : بجهت آنکه خلق فرمود اختیار و مختار را پس هر گاه مختار نبودی خلق مختار و اختیار از او محال بودی و ایضاً حقتعالی مؤخر کرد مصنوعات خود را بعضی بر بعضی دیگر با آنکه قادر بود بر تقدیم آنکه مؤخر نموده و تأخیر آنکه مقدم داشته است چه نسبت فعل حق تعالی بر تمامی موجودات علی السویه است و هر گاه فاعل موجب بود تخلف نمی کرد چیزی از آثارش از اوقات خود .

### فصل : در اینکه حقتعالی عالم و قادر است

و واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که حقتعالی عالم بهر معلومی و قادر بر هر مقدوری است . یعنی چیزی نباشد که علم حقتعالی به آن تعلق نگرفته باشد یا در تحت قدرت او نباشد بعلم اینکه نسبت جمیع معلومات و مقدورات در احتیاج بسوی حقتعالی مساویست و غنای ذات پاکش از کل موجودات علی السویه است پس نخواهد بود که چیزی اولی باشد بتعلق علم و قدرت از دیگری و هر گاه عالم باشد بیهیچ دونهی و قارر باشد به این طریق پس نسبتش بموجودات مختلف باشد و هر که احوالش مختلف است حادث و متغیر است تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً .

## فصل : در اینکه حقتعالی سمیع و بصیر است

و واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که حق تعالی سمیع است بدون آلت و بصیر است بدون جارحه. اما اینکه سمیع است بجهت اینکه جمیع ماسوی الله متقوم اند بامر او و صادرند از صنع او یا بالذات یا بتقدیر و قضا ، و از جمله مصنوعات ، مسموعات است پس همه مسموعات حاضرند در نزد حقتعالی در ملکش نه در ذاتش . و اقامه کرده است موجودات را در مقامات خود بقیومیت امر و فعلش چنانچه فرموده :

و اسر و اقولکم او اجهر و ا به انه علیم بذات الصدور الایعلم من خلق یعنی خواه پنهان کنید اقوالتان را در سینه های خود یا آشکارا کنید که حق تعالی عالم است به آنچه در سینه ها مکنون و مکنونست . عجب است؟ آیا آنکه خلق کرده است اسرار و آشکار شما را نمیداند و مطلع نیست بر خلق خود ، پس سمع حق تعالی مسموعات را عبارت است از حضور مسموعات نزد حقتعالی و علمش بآن علی ماهی علیه است و این علم و اطلاع برایش بواسطه آنتی حاصل نیست چنانکه برای ما حاصل است و الا محتاج خواهد بود و ثابت شد که حق تعالی غنی مطلق است و حصول اشیاء برای او عبارت از حضور آنهاست در نزد او در حالتی که مقوم باشند بامر الله و هیچ حالتی از برای موجود جز تقوم بامر الله نیست و الا در آن حالت متقوم بنفس خواهند بود و آن باطل است چنانچه مذکور شد و این حضور عبارت است از علم حضوری سمع حضوری و اما علم و سمع قدیم ذاتی پس آن عین ذات اوست محیط است به اشیاء در اماکن وجودات ایشان نه در ذات حقتعالی و الا لازم آید که محل حوادث باشد چون دانستی معنی سمیع بر وجودش پس همین

کلام بعینه در بصیر جاریست در جمیع احوال و سماع و بصری که هر دو قدیمند عین ذات حق تعالی میباشند بدون تعدد و تغیر و اعتبار، مگر در تعدد لفظی چنانچه در علم مذکور شد زیرا که سماع و بصر و علم یکچیزند و متعلقات ایشان متعدد زیرا که مسموع اصوات و مبصر الوان و اعراض است و معلوم همان موجود است .

### فصل : در اینکه حق تعالی واحد است

و واجب است که اعتقاد کند که حق تعالی واحد است شریکی برایش نباشد . زیرا که کامل مطلق و غنی مطلق است و کل ماسوی الله باو محتاجند پس متفرد بالوهیت خواهد بود و هرگاه فرض شود باو خدای دیگر ، واجب است که مستغنی از حق تعالی باشد و الا خدا نباشد و بی شك هرگاه کسی فرض کند شریکی که محتاج باشد بسوی حق تعالی هر آئینه کامل و اولی باشد برای کمال مطلق واجب الوجود از اینکه آن شریک مستغنی باشد از حق تعالی و اتم است از برای غنای مطلق پس فرض شریکی که بالکلیه مستغنی باشد از حق تعالی نقص از برای کمال و غنای مطلق است و نقص مستلزم فقر است و فقر مستلزم حدوث پس شریک از برای حق تعالی نباشد چه آن مستلزم تعدد است که مستلزم حصول نقص در کمال است که مستلزم حدوث است و ایضاً هرگاه شریکی برای حق تعالی دراز لیتش باشد پس واجب است اینکه بوده باشد در میان آنها فرجه قدیمیة وجودیه تا اینکه اثنبینه محقق بشود پس سه تا میشوند و لازم می آید فرجه های قدیمه در میان آنها پس پنج تا میشوند و همچنین الی غیر النهایة و ایضاً هرگاه شریکی از برای او بوده

باشد درازلیه هر آینه شریک میشوند در ازلیه و مخصوص می شود هر یکی به آنچه او را تمیز بدهد از مدار تمایز چه در وجوب قدم هر دو شریک می باشند پس محتاج بتمیز باشد بجهت تحقق یعنی در بودن اثینیت پس مرتکب میشوند هر یک از ایشان از امر مشترك و امر ممیز و بعبارت اخری مرکب میباشند از ما به الاشتراك و ما به الامتیاز و هر مرکب حادث است بجهت احتیاج بسوی اجزا و ایضاً هر گاه با حق تعالی شریکی باشد هر آینه جدا می شد خلق هر یک از خلق دیگری و الا شریک ثابت نمی شود و هر آینه اقتضاء می کرد ذات هر یک استیلا و استعلاء بر آن دیگری و الا، اله نباشد چه مقتضیاتش قهاریت است و وجود شریک غیر مقهور دلیل عجز است قطعاً و حق تعالی از این دلیل در قرآن خبر داده:

لو كان معه من اله اذاً لذهب كل اله بما خلق ولعلی بعضهم علی بعض بدانکه حق تعالی واحد است در چهار مرتبه و شریکی برایش در هیچ مرتبه از مراتب نباشد. اول : واحد است در ذات و شریکی برایش در رتبه ذات نیست چنانکه حقتعالی فرموده : لا تتخاوا الهین اثنین و انما هو اله واحد . و دوم : شریک برایش در صفات نیست چنانکه فرموده : و لیس کمثله شیئی . سیم : شریک در افعال و ایجاد برایش نیست چنانکه فرموده : هذا خلق الله فأرونی ماذا خلق الذین تدعون من دونه . چهارم : شریک در عبادت او نیست چنانکه فرموده : فمن كان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرك بعبادة ربه احداً

### فصل : در اینکه حقتعالی مدرک است

و واجب است که اعتقاد کند که حقتعالی مدرک است یعنی محیط

است بهر چیزی و مسلط است بهر چیزی و آن عبارت از علم و قدرت است زیرا که حقتعالی وصف فرموده خود را به آن چنانکه فرموده :  
 و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير . یعنی : حق تعالی ادراك میکند دیده های ظاهر و باطن کل خلق را و دیده ها ادراك او نمیکند و اوست لطيف الصنع و خبير و مطلع بر احوال کل موجودات و لطيف اشاره به قدرتست و خبير اشاره بعلم است پس ادراك قدیم همان ذات ازلی است جل جلاله به آن نهج که در علم ذکر شد و ادراك مقارن به حوادث از صفات افعال است . پس بدانکه حقتعالی چنانکه در ازل عالم است و لامعلوم همچنین او در ازل مدرك است و لامدرك یعنی عالم است بدون معلوم و مدرك است ( بکسر راء ) بدون وجود مدرك ( بفتح راء ) و این حکم صفات ذاتست چه آن صفات غیر ذات می باشد بدون مغایرت.

### فصل : در اینکه حقتعالی مرید است

واجب است ایمان و اعتقاد آنکه حقتعالی مرید است بعلمت اینکه خود را به آن وصف فرموده چون دیدیم که اراده بدون مراد تحقق پذیر نیست دانستیم که حقتعالی خود را وصف فرمود باراده بواسطه فعلش ، نه از جهت ذات و این دلالت میکند که اراده از صفات افعال باشد نه از صفات ذات چه هرگاه از صفات ذات باشد عین ذات خواهد بود بجهت عدم تعدد در مقام ذات و هرگاه چنین بود نفی اراده محال بودی همچو نفی علم و قدرت چه نفی آن هرگاه عین ذات باشد مستلزم نفی ذاتست با اینکه حقتعالی نفی آن صفت فرموده از خود در مواضع چند، چنانکه فرموده: *اولئك الذين لم يرد الله ان يطهر قلوبهم*

للتقوی پس هرگاه اراده عین ذات بودی پس از نفی آن ، نفی ذات لازم آمدی . و از نفی ذات کان و یکون منفی وعدم شدی و ایضاً صفت هرگاه اثبات شود برای ذات و نفی شود از آن پس آن از صفات افعال است چه افعال را اضداد می باشد و بنفی و اثبات موصوف شود و هرگاه اثبات شود و نفی آن محال باشد پس آن از صفات ذاتست چه اضداد و نفی و اثبات دررتبۀ ذات جمع نشوند قسم اول مثل اراده و کراهت چه گویند مرید و کاره پس از صفات افعال خواهد بود و قسم دوم مثل علم و قدرت چه نتوان گفت عالم جاهل و قادر عاجز پس از صفات ذات خواهد بود پس قول بحدوث اراده همان مذهب اهل بیت میباشد و بر اینقول اجماع و اتفاق ایشان سلام الله علیهم است و همین قول حق است و شکی در آن نیست پس اراده فعل الله تعالی خواهد بود و همچنین کراهت چه آن صفت فعل است چنانکه حقتعالی فرموده و لکن کره الله انبعاثهم

### فصل : در اینکه حقتعالی متکلم است

و واجب است ایمان و اعتقاد باینکه حقتعالی متکلم است بعلمت اینکه وصف فرموده خود را بکلام چنانکه فرموده کلم الله موسی تکلیما و چون دیدیم که حکیم خطاب نمیکند مخاطب را مگر بآنچه که میفهمد و ما نمی فهمیم از کلام مگر اینکه آن حروف و اصوات مسموعه منتظمه مرکبه است و اجماع کرده است اهل لغة باینکه همین معنی کلام است که عبارت است از اصوات و حروف مؤلفه متجدده متفرقه و حال اینکه حقتعالی وصف فرموده خود را به آن پس قطع مینمائیم که حقتعالی اسناد داده است کلام را بسوی خود بواسطه فعل نه من حیث الذات

پس خلق میکند کلام را در هر چه که میخواید از سایر مخلوقات خود از حیوان و نبات و جماد و آن کلام حادث است زیرا که مرکب است و مؤلف و هر چه مرکب است حادث است و بدلیل قوله تعالی مایاً تیهم من ذکر من ربهم محدث (الایة) یعنی نمی آید کفار را هیچ آیه از قرآن محدثی و جدیدی مگر اینکه اعراض میکنند و واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که برای حقتعالی مثلی و شبیهی ومانندی نیست چنانکه حق تعالی فرموده لیس کمثله شیئی یعنی مثل حقتعالی هیچ چیزی نیست از سایر مخلوقات پس نه جسم است و نه عرض است و نه جوهر است و نه مرکب است و نه مختلف است و نه در حیز مکان است و نه در جهت است بعلت اینکه این صفات جمله صفات خلق است و صحیح نیست اتصاف خالق بآن اما اینکه شبیهی از برای حقتعالی نیست بعلت اینکه وجود مشابه مستلزم شریک خواهد بود در صفات ذاتیه و آن مقتضی نقص است در ذات واجب سبحانه ، چه بی نظیر بودن اشرف و اکمل است پس وجود نظیر نقص خواهد بود و هر که بر او نقص جایز باشد جایز است بر او زیاده و نقصان هر که زیاده و نقصان در او راه یابد متغیر میشود هر گاه تغییر بالفعل باشد. و اگر زیاده و نقصان بالقوه باشد ممکن التغییر خواهد بود پس حادث خواهد بود و بطلانش معلوم شدو اما اینکه عرض نیست بعلت اینکه عرض محتاج است در تحقق و قیام خود بسوی جوهر یا جسم و هر محتاج حادث است و اما اینکه جوهر نیست بعلت اینکه جوهر خواه جوهر فرد باشد بنا بر مذهب کسی که او را جایز میدانند و اثبات وجود او نموده و آن جوهریست که قبول قسمت بوجهی نکند نه طولاً و نه عرضاً و نه عمقاً یا اینکه جوهر خط

باشد و آن جوهریست که قبول قسمت کند طولاً، نه عرضاً و عمقاً یا اینکه جوهر سطح باشد و او آنست که قبول قسمت کند در طول و عرض نه در عمق یا اینکه جوهر جسم باشد و او آنست که قبول قسمت در طول و عرض و عمق کند مجموع این چهار قسم محتاج باشند بکمان و لازم افتاده هر يك از اینها را بانتقال از کمان و سکون بلبث و قرار گرفتن در مکان و همگی حوادثی است که حلول نمیکنند الا در حوادث و اما اینکه مرکب نیست بعلمت اینکه مرکب محتاج بسوی اجزاء خود است و محتاج حادث است و اما اینکه مختلف نیست بعلمت اینکه علت اختلاف تباین اجزاء باتباین احوال ذاتیه است و هر دو امر موجب ترکیب است که مستلزم حدوث است و اما اینکه در چیز نیست بعلمت اینکه آنچه در چیز است مشابه است باحیز خود پس او از جنس حیز خواهد بود پس حادث است و ایضاً متحیز یا اینکه مستقر است در حیز خود یا منتقل است از آن پس از اول سکون لازم آید و ازدوم حرکت لازم آید و هر دو علامت حدوث است بعلمت استلزام هر يك مسبوقیت بدیگری را و اما اینکه در جهت نیست بعلمت آنکه در جهت لازم افتاده است آنرا حرکت و سکون و لازم افتاده است آنرا که محاط شود و محدود و محصور گردد در بعضی دون بعض و خلو او از جهات دیگر و هر چیزی که یکی از این صفات در او موجود باشد پس آن حادث خواهد بود.

### فصل: در اینکه چیزی حقیقتاً را احاطه نکرده است

و واجب است که اعتقاد کند باینکه حقیقتاً را چیزی احاطه نکرده است و همچنین از چیزی صادر و متولد نشده و چیزی از او متولد

نشده و مستقر بر چیزی نیست و چیزی دیگر بر او قرار نگرفته است و بالای چیزی نیست و چیزی بالای او نیست و نسبت به چیزی از مخلوقات ندارد و چیزی از مخلوقات نسبتی با ذاتش ندارد بعلمت اینکه این صفات جملگی صفات خلق میباشند. اما اینکه چیزی ظرف از برای وجودش نیست بعلمت اینکه هر گاه چنین باشد لازم آید که محصور باشد با ظرف و هر محصوری حادث است و ایضاً همان یا ما کث است در آن جزء یا منتقل است از آن در صورت اول لازم می آید سکون و در صورت ثانی حرکت و هر دو علامت حدوث میباشند اما اینکه، خود ظرف چیزی نیست بعلمت اینکه هر گاه چنین باشد لازم می آید که محل حوادث باشد اعم از اینکه آن غیر، قدیم باشد یا حادث بعلمت اینکه غیر، او را مشغول کرده است و مشغول بغیر، حادث است. و اما اینکه متولد از چیزی نیست بعلمت اینکه هر گاه چنین باشد آن شیئی جزء حق تعالی خواهد بود پس والد خواهد بود و تجزیه و تفریق علامت حدوث است و اما اینکه قرار بر چیزی ندارد بعلمت اینکه هر گاه چنین باشد آن شیئی حامل خواهد بود پس اقوی باشد و عجز خدا را نشاید و اما اینکه چیزی بر او قرار نگرفته بعلمت اینکه هر گاه چنین باشد هر آینه اعلی از او خواهد بود و اما منسوب و منسوب الیه نیست بعلمت اینکه مستلزم اقتران است و آن علامت حدوث است بعلمت احتیاج بسوی طرفین منسوب و منسوب الیه.

### فصل: در اینکه حقتعالی در چیزی حلول نمی کند

و واجب است که اعتقاد کند باینکه حقتعالی حلول نمیکند در چیزی و متحد نمی شود بغیر خود. اما اینکه حقتعالی حلول نمیکند در

چیزی بعلت اینکه حلول عبارت است از قیام موجودی بموجود دیگر برسبیل تبعیت مثل قیام اعراض باجسام یا برسبیل ظهور مثل قیام ارواح باجسام پس هرگاه فرض شود که حقتعالی حلول کرده در چیزی لازم می‌آید که محتاج باشد پس حادث خواهد بود و اما اینکه متحد نمیشود بغیرش بعلت اینکه اتحاد را هرگاه معنی کنند بچیزی عقل اورا محال میدانند و آن این است که دو چیز موجود، يك چیز شوند بدون زیاده و نقصان و انفعال یکی ازدیگری و این بلاشکال حصولش محال است چگونه قدیم را باین وصف توان نمود . و هرگاه تفسیر کنند اتحاد را بانقلاب چیزی از حقیقتی بحقیقت دیگر پس آن انقلاب و استحاله باشد نه اتحاد و این هر چند در ممکن جایز است اما در قدیم سبحانه و تعالی محال است بعلت اینکه آن تغیر از حالت بسوی حالت دیگر است و حق تعالی متحول نمیشود و احوال مختلفه برایش ثابت نباشد چه آن از علامات حدوث است .

### فصل : در اینکه حقتعالی بچشم دیده نمیشود

و واجب است که اعتقاد کند بر اینکه رؤیت بر حقتعالی ممتنع و محال است و دیده نشود نه در دنیا و نه در آخرت بعلت اینکه هرگاه رؤیت به دل باشد و از مرئی ذات حقتعالی را قصد کند پس آن بلاشک باطل است بعلت اینکه ذات حق را دیده‌های ظاهر و باطن ادراک نمیتواند کرد و چه قلوب را تاب مشاهده حجاب عظمت و حجاب قهاریت نیست پس چگونه ذات را ادراک توانند کرد و ادراک ذات حق سبحانه و تعالی جز برای خود او برای احدی ممکن نیست و هرگاه از مرئی آیات و آثار

افعال حق تعالی تجلی کرده برای قلوب بنور عظمت خود و ایشان را مشاهده جلال و عظمت ممکن باشد باین جهت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که : و لكن رائة القلوب بحقایق الايمان و اما رؤية ببصر حسی پس ادراك آن محال و ممتنع باشد چنانکه حق تعالی فرموده لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار یعنی ذات حق جل و علا را دیده های ظاهری و باطنی هیچیک ادراك نمیکنند هر چند آثار عظمت او را قلوب ادراك کنند بجهت اینکه شرط ادراك بصر اشیاء را اینست که مرئی مقابل باشد . یا در حکم مقابل باشد همچو رؤیت به آئینه و شرط دیگر اینکه بسیار دور نباشد و بسیار نزدیک نباشد و اینکه مستنیر باشد در تاریکی نباشد و اینکه در جهتی باشد از جهات و حق سبحانه و تعالی منزّه است از جمیع این صفات چه حق تعالی قریب و بعید نیست بلکه او ابعد از هر چیز و اقرب از هر چیزی است و بعد و قورش غیر منتهای است پس از حد افراط گذشته پس یکی از شروط مفقود شده و همچنین حقیقتی مستنیر از غیرش نیست تا بصر را طاقت نظر باشد و همچنین در غیر خود نیست تا اینکه ذاتش بذاته مدرك شود بلکه ظهورش محو میکند ماسوی را پس اگر تجلی فرمود بظهور خود محو و فانی نمود غیر ظهور خود را و هر گاه تجلی فرمود احدی را قدرت مشاهده ظهورش نیست فضلا از ذاتش ( مترجم گوید و این تجلی خلقی است مثل آنچه حقیقتی فرموده و تجلی ربه للجبل و معنیش اینکه ظهورش محو میکند ماسوا را و در کلام امیر المؤمنین علیه السلام است : جذب الاحدية لصفة التوحید و هتك الستر لغلبة السر ، اطف السراج فقد طلع الصبح مراد بسراج قوا و مشاعر است که در ظلمات جسد بنور آنها نشان با ستاره

می نمایند و مراد بسر و صبح همان ظهور حق است سبحانه و تعالی و آن خلقی است حادث و آیت معرفت حق تعالی ، تأمل کن تاظن سوء باصحاب حقیقت نبزده باشی که ممکن هرگز بمرتبه ازل نمیرسد و از لفظ تجلی وحشت مکن که مراد از آن ظهور حق است به اثر و فعل خود نه بالذات مثل تجلی حق برای موسی و امثال اینها ) باز عود کنیم بترجمه : و همچنین حق تعالی درجهتی نیست تا بصر بتواند او را ادراك کند زیرا که بصر محدود است و ممکن نیست ادراكش الا در محدود پس هرگاه حق تعالی درجهتی از جهات باشد پس خالی از جهات دیگر باشد پس محصور باشد در آنجهت و آن علامت حدوث است پس رؤیه بصر محال است بعلمت اینکه شروط رؤیت بر حق تعالی جاری نشود هرگاه یکی از شروط مفقود شود مشروط موجود نگردد فضلا از اینکه تمامی شروط مفقود باشد و ایضاً جملگی ماسوی الله در عالم امکان میباشد خواه در دنیا و خواه در عقبی و آنکه در امکانست ممتنع است برایش ادراك آنکه در ازل است بجهت اتصال و عدم مناسبت مشروط در ادراك . پس ثابت شد که حق تعالی مرئی نمیشود لذاته نه در دنیا و نه در آخرت .

### فصل : در اینکه ادراك حق تعالی ممتنع است

و واجب است بر مکلف که اعتقاد کند که حق تعالی را ادراك نتوان کرد بهیچ حاسه ای از حواس ظاهره همچو سمع و بصر و ذوق و شمع و لمس و حواس باطنه مثل حس مشترك و آن قوه ایست که ادراك امور باطنه را بمعونت حس ظاهر میکند همچو استداره شعله جواله . و خیال و آن قوه ایست که ادراك صور مو حشه منافره مخوفه و مهوله نماید . و متصرفه

و آن قوه ایست که ارتباط و افتراق بین این دو قوه نماید و حافظه آن خزانه این مدارک است و بالجمله ذات حق تعالی را بچیزی از این قوا ادراک نتوان کرد زیرا که حقتعالی مشابه چیزی نیست و چیز بی مانند را ادراک نتوان نمود الا دو چیز که از جنس یکدیگر باشند یا مشابه هم باشند چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود انما تعد الادوات انفسها و تشير الالات الی نظایرها . یعنی آلات و ادوات تعیین و تشخیص را درک نمیکند الا مثل و مانند خود را حقتعالی فرموده: لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار : یعنی دیده های ظاهر و باطن که عبارت از حواس ظاهره و باطنه باشد ادراک ذات حقتعالی نتوان کرد و حقتعالی ادراک میکند ذوات و قوا و مشاعر موجودات و آنچه را که بآن ادراک میکنند و ایضاً فرمود و لا یحیطون به علماً یعنی بعلم و ادراک احاطه بذات و صفات حقتعالی نتوانند نمود و آن دروسع هیچ موجودی از موجودات نباشد و این وجهش اینست که حواس ظاهره و باطنه ادراک نمیکند مگر محدود و مصور و مکیف را و حق عز وجل را حدی و ترکیبی نیست و کیفیتی و صورتی در حقیقت متصور نی، پس چگونه مدرک شود بحواس ظاهره و باطنه تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً .

## باب دوم در عدل

عدل، عبارت است از حکم اموری که راجع شود بافعال عامه حقتعالی بالنسبه بمکلفین در دار تکلیف از اوامر و نواهی و در دارجزاء از ثواب و عقاب و عدل در لغة ضد جور و ظلم است و آن عبارت است از تساوی ، پس افعال حقتعالی تعلق میگیرد بمکلفین در دنیا بجهت عدل

باین معنی که تکلیف نمیکند ایشان را مگر بآنچه طاقت دارند از اعمال و افعالی که در آن صلاح ایشان است . باین طریق که جزای ایشان بر آن عمل زاید بر قدر تکلیف باشد در طاعات و جزاء ایشان زاید بقدر فعل مکلف باشد در معاصی یعنی آنچه مترتب میشود بالفعل از ثواب و عقاب اگر در اعظم و ازید از نفس فعل مکلف به باشد یا منتهی عنه باشد تا حاصل شود فایده تکلیف که عین منفعت بخلقست زیرا که حق تعالی غنی است و بی نیاز است از کل ماسوی پس فایده تکلیف راجع بسوی مکلفین خواهد بود یقیناً و چونکه جاری نمی شود بر حق تعالی احوال ناقصه ضعیفه مخلوقات پس رضای حق تعالی از خلقش عبارت از تفضل و احسان اوست بالنسبه بسوی بنده و زاید بر جزای اعمال و استحقاق او از تزیید درجات و اعطاء ثوبات و رفع عقوبات و امثال اینها . و غضب حق تعالی عبارت است از عدل بالنسبه بسوی مکلفین زیرا که حق تعالی غضب نمیکند بر عاصی بعلمت اینکه معصیت کرده او را تا اینکه از عذاب و عقاب آن بنده استراحت قلبی برایش حاصل شود *لَعَلَّ اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا* بلکه غضب حق تعالی فی الحقیقه عبارت است از ایجاد مسببات در نزد وجود اسباب آنها پس معصیت علة تامه از برای ایجاد عقوبت مخصوصه به آن معصیت می شود پس ایجاد می کند حق تعالی آن عقوبت را بمقتضای آن معصیت . مگر اینکه هر گاه بخواد عفو کند پس عفو مانع آن مقتضی است پس حاجب و حایل می شود میان آن معصیت و میانة عفو بتی که متفرع و مترتب بر آن بود و هر گاه مانع عفو الهی حاصل نشود آن عقوبت لازم می شود بعلمت وجود مقتضی و رفع مانع و غضب حق تعالی عبارتست از همین نه اینکه غضبش همچنان

غضب مخلوقین از هیجان حرارت غریزیه واقعه در قلب، پس از آن منبعث شود برای انتقام تا اینکه آن هیجان ساکن گردد و حقتعالی اجل و اکرم است از اینکه صفات مخلوقین بر او وارد شود اما حکم افعال اختیاریه مکلفین در اصل ایجاد و آن افعال است که ممکن است در حق ایشان و قدرت بر فعل و ترک آن دارند پس بدانکه همه موجودات از ذوات و صفات و افعال موجود متحققند بامر حق سبحانه و تعالی و متقومند بمدد الهی و هیچیک از اینها مستقل بنفسه در ذات و صفات و افعال خود نیستند چه اگر آنی مستغنی باشد در جمیع احوال خواهد بود پس فقیر نباشد و حال اینکه امکان و ممکن عین فقر و احتیاج است و چونکه حقتعالی بندگانرا فرمود بطاعت و امتثال اوامر و اجتناب از نواهی واجب است که ایشان را قادر و متمکن از ادای تکالیف سازد و الا تکلیف محال خواهد بود و تمکن مطیع از فعل طاعت وقتی صورت بندد که قدرت بر ترک آن داشته باشد پس اختیار فعل را بجهت امتثال امر حقتعالی باختیار خود کند لاجرم خلق کرده حق تعالی تمامی مکلفین را از نور و ظلمت و به آن قادر گردانید ایشان را از فعل طاعت و معصیت، پس قوام وجود عبد و افعالش بامر حق تعالی و مدد و حفظ او است چه اگر مدد ندهد و حفظ وجود ایشان نکند موجود نخواهد بود لکن بنده خود فاعل فعل خویشتن است بدون مشارکت احدی در فعل او و حقتعالی حافظ فعل اوست و امداد میکند او را از معاونت در طاعت و خذلان در معصیت پس هر کس که قائل شود که فاعل فعلی که از بنده صادر می شود از خیرات و شرور حقتعالی است و بنده را در هیچ فعلی از افعال خود مداخلیتی نیست بلکه حق سبحانه و تعالی فاعل فعل بندگان و سبب آن

افعال است چنانکه او خالق ذوات بندگانشست همچنین خالق افعال ایشان است چنانکه اشاعره بر این معتقدند پس بتحقیق که نسبت داده بسوی خدای تعالی ظلم و قبح را چه لازم قول ایشان افتاده است که حقتعالی جبر کرده خلایق را بر معاصی پس عقاب و عذاب کرده ایشان را بجهت آن افعال که خود مستقل در ایجادش بود و بندگان را در آن مداخلیتی بوجهی من الوجوه نبود و هر کس که قائل شود باینکه بنده خود فاعل فعل خود است بدون مداخلیت غیر بوجه من الوجوه بلکه خود مستقل است بفعلش مانعی از آن فعل برایش نیست پس معزول کرده حق سبحانه و تعالی را از ملک و سلطانش چنانکه طایفه معتزله و مفوضه را اعتقاد این است و هر دو فرقه خارج از طریقه حق و بیرون از جاده صواب می باشند چه فرقه اولی افراط نمودند و فرقه دوم تفریط کردند و قول حق همان قول اوسط است چنانکه حضرت امام جعفر صادق (ع) فرموده است: **لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یعنی جبری نیست که حقتعالی جبر گردانیده بندگانرا بر طاعات و معاصی چه هر گاه چنین باشد هر آینه جایز نبود که عقاب ایشان نماید بجهت معاصی ایشان و الا ظالم خواهد بود و ما ربك بظلام للعبيد و تفویض نیست باینکه گفته شود که حقتعالی تفویض کرده امر را بسوی عباد و از برای حقتعالی امری و حکمی در افعال ایشان نیست پس اگر چنین باشد پس در ملک حقتعالی وارد و واقع خواهد شد چیزی را که تقدیر نکرده پس معزول از حکم و سلطنت خواهد بود بلکه امری بین این دو امر است ، باین معنی که عبد خود فاعل فعل خود است بوجه اختیار بدون اکراه و اجبار، لیکن تقدیر حق سبحانه و تعالی که ساری و جاریست در فعل عبد**

پس بدون قدر تمام نمی‌شود فعل عبد و امضا نمیشود و معنی این کلام آنست که حق سبحانه حافظ است بنده خود را و آنچه را که صادر می‌شود از او از افعال، زیرا که بدون حفظ و حمایت حق تعالی وجود و تحقیقی برای عبد و فعلش نخواهد بود پس مادام که محفوظ است بامر الله پس موجود و محقق است پس بنده محفوظ بفعل الله ومدد و عنایت فاعل است مر افعال خود را بالاستقلال بلکه عبد فاعل است و حق تعالی حافظ و معنی قول ما که عبد فاعل است مر افعال خود را نه با خداوند و نه بی خدا همانست که اشاره کردیم بسوی او و لکن طریق ادراکش مظلّم و تاریکست بدون چراغ مشعل از نور ولایت آل محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم سیر این طریق مظلّم محال و بحر عمیقی است که تاغواص کامل الصفة نباشد البته در این گرداب غرق خواهد شد پس غنیمت شمار آنچه را که برای تو ذکر گردید از معنی امر بین امرین که دیگران این کلام را بلفظ می‌گویند و چون بیان کنند یا مجبره‌اند یا مفوضه والله الموفق والمعین و اینست عدل در افعال عباد پس اگر عصیان ورزند پس با اختیار خودشان و بموافقت قدر است هرگاه میخواستند که طاعت کنند متمکن از آن بودند پس چون اختیار کردند معصیت را، جاری کرد حقتعالی برایشان لازم عصیان را که عقابست و ظلم نکرد ایشان را بعلت اقدام ایشان بر معصیت بدون اجبار و اکراه و اضطرار و هرگاه اطاعت کنند پس آن نیز با اختیار خود ایشان و بموافقت قدر است و هرگاه خواسته باشند معصیت را متمکن از آن بودند پس چون اختیار کردند طاعت را جاری کرد برایشان لازمه طاعت را که ادراک ثواب است و مستحق ثواب شدند بعلت اقدام ایشان بر

طاعت بدون اضطراب و بودن افعال عباد موافق تعدیل، سبب اجبار نمیشود. بعلت تمکن ایشان در این صورت از مخالفت بموافقت قدر، پس اختیار ایشان هر فعلی که بخواهند و اراده کنند مفارقت از تقدیر الهی نخواهد کرد زیرا که فعل تمام نمی شود بدون قدر پس تمامی بندگان مستقلند بفعل خیرات و شرور که از ایشان صادر میشود با تقدیر الهی هر فعلی را که اختیار میکنند و هیچ فعل را بدون تقدیر نمیکنند و این تقدیر لزوم و حتم نیست بلکه تقدیر اختیار است بفهم این مطلب را و نیکو تأمل کن.

### باب سوم در نبوت است

بدانکه حق سبحانه و تعالی چون غنی مطلق است، او را حاجتی بسوی هیچ چیز نباشد پس خلق کرد خلق را بمقتضای کرم و فضل و احسان و دوست داشت که برساند ایشان را بسوی آنچه خواسته است برای ایشان از نعمتهای غیر متناهی و چون حق تعالی حکیم است واجبست که آنچه را که تفضل نمود بر بندگان خود جاری باشد بمقتضای کمال حکمت و صنع ربوبیت پس تکلیف کرد خلق را به آن اموری که بسبب ارتکاب آنها می شود رسیدن آن کرامات و مشوبات را بوجهی که تفضل او سبحانه از عبث خارج شود و چون سایر مخلوقات بعلت جهل و عجز ذاتی خود نمیدانند آنچه را که در او صلاح ایشان است چه علمش غیر از مکنونات علوم الهیه است که غیرا در آن مقام راهی نیست و چون حق سبحانه و تعالی مدرك (بفتح راء) نمی شود و محسوس نگردد و خلق را قدرت بر اخذ معالم دین خود بلا واسطه از حق تعالی بعلت کمال تقدس و تنزه او نمی باشد پس واجب شد در حکمت که اختیار فرماید

از خلق خود قومی را که قادر باشد بمعونت حق تعالی از تلقی وحی از جناب حق تا اینکه بخلق برساند از جانب حق عز و جل معانی امور و تکالیفی را که از بندگان خواسته از آنچه در آن صلاح دنیا و آخرت ایشانست بعلمت اینکه این تکلیف لطفی است بر ایشان که متوقفست بر آن صلاح و نظام نشأتین دنیا و عقبی پس واجب باشد آن لطف در حکمت، و آن واسطه پیغمبر است صلی الله علیه و آله و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و چونکه مقتضای حکمت در ایجاد آن بود که خلائق را در اوقات متعدده و متعاقبه و باحوال مختلفه آفرینش فرماید و جمالگی مشترك بودند در علت غائیه که ایصال نفع بایشان باشد پس واجب شد در حکمت که مبعوث کند حق تعالی در هر امتی رسولی از جنس ایشان که مناسب ایشان بوده تا برساند از جانب الهی بایشان آنچه صلاح نظام دنیا و آخرت ایشانست چه بندگان نمیدانند مگر آنچه حق تعالی بایشان تعلیم فرموده بفضل و کرم خود تا اینکه منتهی شد نبوت بسوی پیغمبر ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم خاتم النبیین .

### فصل : در اثبات نبوت انبیاء (ع)

بدانکه چون نبوت از مقتضیات عدلست واجبست اینکه بر اکمل وجه باشد تا فایده بعثت بر او مترتب شود بر کمال ماینبغی و آن وجه کامل، آنست که حق تعالی ظاهر فرماید بردست آن پیغمبر که برای هدایت مکلفین مبعوث فرموده امر معجزی که از ابنای جنس او مثلش حاصل نشود و خارق عادت باشد و مطابق دعوای نبوتش باشد که حق تعالی بجهت تصدیق نبوتش آن امر را ظاهر کرده باشد و بایست که صحیح -

النسب و طاهر المولود باشد و منزّه از شبههٔ حرام و حیض و امثال اینها و مستقیم الخلقه باشد و مشتمل بر زیادتی و نقصان نباشد و مطهر باشد از جمیع احوالی که دلها از آن نفرت دارند از جهت خلق بحیثیتی که اهل زمانش را مقام طعن بر او بوجهی نباشد و بایست که صادق القول باشد و هرگز از او کذبی و خیانتی و طلب ریاستی و میل زخارف دنیا مشاهده نشده باشد و بایست که اعلم اهل زمان خود باشد و زاهدترین آن باشد و عاملترین آنها با آنچه امر و نهی میکند و بایست که مطهر باشد از جمیع زواید و نقایص طاهره و باطنه بحیثیتی که اهل زمانش که مبعوث برایشان شده است بدانند که برایش نظیری نیست در هر صفت کمالی و بایست که معصوم باشد از تمامی گناهان صغیره و کبیره قبل از بعثت و بعد از بعثت از اول عمرش تا آخر عمرش و بایست که معصوم باشد از سهو و نسیان و از هر چیزی که رعیت آنرا نقص میدانند و عذری بجهت متابعت بیاورند یا اینکه شکی برای ایشان حاصل شود در نبوتش یا توقف کنند در آن زیرا که حجة الله واجبست که بالغه باشد و قاطع عذر هر معتذر باشد و هر گاه جایز باشد که احدی از مکلفین بیاید و خدشه در نبوت پیغمبر کند پس حجة الله تام و بالغ نبوده باشد و آن باطلست چه اصل بعثت برای قطع حجت است پس چگونه با بعثت حجت باقی میماند و بایست که مسدد باشد از جانب حق تعالی و موفق باشد برای صواب در اعتقاد و علم و قول و عمل زیرا که حق تعالی مدد میدهد او را به الطاف و الهام خود و وحی میکند بسوی او بالهامات بمقدار مقامش و قرار میدهد برایش ملکی از ملائکه که تأیید کنند او را بنور حق و تسدید نمایند او را و از خطا و لغزش حفظ کنند و حق تعالی کل اینها را

قرار داده و خواسته تا اینکه بعد از بعثت پیغمبران برای مردمان حجتی در ترك متابعت آنان نباشد بعلمت اینکه پیغمبر عبارت از انسانی است که خبر دهنده باشد از جانب حقتعالی بدون واسطه انسان دیگر و این انسان حجة الله بر مکلف نباشد مگر وقتی که ثابت شود نزد مکلف که قول او قول خدا و امر و نهی او امر و نهی خداست و حقتعالی قادر است بر ایجاد امور و اسبابی که حجتش تمام شود بر خلقش و احدی را قدرت دفع در آن نباشد و باقائه حجت بر خلق متحقق می شود لطفش بر خلقش از رسانیدن ایشان را بکمالات دنیا و آخرت و آن باعمال است و اعمال موقوف است بر اثبات مبلغ و پیغمبر پس از باب لطف و اجبست بر حق تعالی که موصوف کند آن پیغمبر را به صفاتی که ثابت شود بر مکلفین نبوتش و اینکه قول او عین قول خداست جل و علا و حقتعالی واجبی را ترك نمیکنند چه آن قبیح است و او متعالیست از فعل قبیح بعلمت غنای ذاتی و عدم افتقار بوجهی از وجوه .

### فصل در اینکه پیامبر این امت حضرت محمد بن عبدالله (ص) است

چون دانستی این مذکورات را پس بدانکه پیغمبر این امت مرحومه حضرت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نذار بن معد بن عدنان صلی الله علیه و آله الطاهرین است که ادعای نبوت کرده و معجزه بردست شریفش ظاهر گشته و هر کس ادعای نبوت کند و مطابق

ادعای خود معجزه ظاهر کند پس آن پیغمبر است بی شبهه و بتحقیق که متواتر شد میانه مسلمین و غیر ایشان از تمامی اهل دنیا که ظاهر شد مردی در مکه مشرفه اسم او محمد بن عبدالله (ص) و ادعای نبوت نمود و حقتعالی بردست مبارک او معجزه ظاهر فرمود که مطابق دعوایش و مقرون به تحدی بود که سعی کردند مثل آن بیاورند ولی از آن متمکن نشدند پس پیغمبر بحق و ناطق بصدق مطلق باشد (ص) و این تواتر موجب قطع است مگر برای کسی که مسبوق باشد بشبهه و بلاشکال این امر متواتر است میان جمیع اهل الارض بعلمت اینکه آن حضرت (ص) خاتم النبیین است پس بعد از او پیغمبر نباشد پس واجب است که رسول باشد بر کافئه خلق بعلمت اینکه ایشان مکلف میباشند و صحیح نیست تکلیف ایشان بدون حجت و ثابت نمی شود حجت بر خلق الا به آن نهج که مذکور شد پس ثابت شد نبوت آن حضرت بتواتر نزد جمیع مکلفین و اما آنکس که مسبوق بشبهه باشد بر او نیز ثابت شده است هر چند طبیعت او عادت به انکار نموده است و ایضاً حقتعالی میفرماید: و ما کان الله لیضل قوماً بعد از هدیه هم حتی یتبین لهم ما یتقون .

### فصل در معجزات رسول اکرم (ص)

و اما معجزات آن حضرت که حقتعالی به آن صدق نبوت آن بزرگوار (ص) فرموده بسیار است و علماء امت هزار معجزه را احصا کرده اند که از آن جمله انشقاق قمر است و جریان چشمه آب از میان انگشتان مبارکش و سیر کردن خلق بسیار را از طعام اندک و شکایت شتر به آن حضرت و کلام پاچه گوسفند که او را بزهر آمیخته بودند و آواز

بواقعه و تنطق بی‌زبانان از انحاء شتر و ناله‌جذع نخل و تسبیح سنگریزه در کف مبارک آن حضرت و مهر کردن بر سنک بمهر شریف مطهر خود (ص) و غیر ذلك از معجزات که تعداد آن موجب تطویل کلام است و معروف میانه‌خواص و عوام است و از جمله معجزات عجیبه غریبه آن حضرت قرآن عزیز است که ناسخی برایش هرگز نخواهد بود و تحدی کرد به آن قرآن عربها را حتی راضی شد که یکسوره بیاورند مثل قرآن باقصر سوره‌ای که در قرآنست پس عاجز شدند و نتوانستند که مثل آن بیاورند و چون قبول نکردند اسلام را بعلت حمیت جاهلیت پس صبر کردند بانواع ایذا و اذیت از قتل رجال ایشان و اسیری اطفال و زنان ایشان و متحمل شدن لبس عار و وقوع در نار و قلع و قمع از مساکن و دیار و نتوانستند که دفع کنند آنچه برایشان وارد شد با آوردن سوره‌ای مثل قرآن. و قرآن باقیست تافناء عالم کون و مکان و عجز عرب از آوردن نظیر قرآن سهل است که کل خلق عالم از ماسوی الله را طاقت تعبیر بعبارتی مثل قرآن نیست و احدی را از اول آفرینش تافناء عالم طاقت معارضه باقرآن نیست. و از برای هیچ پیغمبری از پیغمبران، بعد از ایشان معجزه‌ای باقی نمانده بعلت انقطاع نبوت ایشان الامعجزه پیغمبر ما (ص) که آن باقیست زیرا که نبوت آن حضرت باقیست ببقاء تکلیف تا معجزه باهره‌اش قاطع حجج متعرضین باشد.

### فصل : در اینکه حضرت رسول اکرم (ص)

#### خاتم پیامبران است

بدانکه آن حضرت (ص) خاتم النبیین است و بعد از او پیغمبری

نیست بعلم اینکه حق تعالی از آن در کتاب عزیز خبر داده که :  
 ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین  
 و از حق سبحانه و تعالی کذب واقع نمیشود زیرا که کذب قبیح است  
 و غنی مطلق فاعل قبیح نباشد و ایضاً در کتاب خود فرموده :  
 ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و خبر داد ما را آن  
 حضرت (ص) که پیغمبری بعد از خود نیست پس اخذ میکنیم قول او را  
 چه آن حق است از جانب خدا و بدانکه آن حضرت (ص) افضل و اعلم  
 از سایر پیغمبران و از تمامی خلق می باشد زیرا که فرموده : انا سید ولد  
 آدم یعنی من بهترین فرزندان آدم هستم و ایضاً فرموده است فاطمه  
 صلوات الله علیها که : ابوک خیر الانبیاء و بعلمک خیر الاوصیاء  
 و آن حضرت معصوم است، دروغ از او صادر نمی شود چنانچه ارشاد  
 فرموده حق است از جانب خدا، قال الله تعالی : لا ینطق عن الهوی ان  
 هو الا وحی یوحی و ایضاً فرموده در قرآن مجید : و لو تقول علینا  
 بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین پس قول  
 شریفش صدق خواهد بود پس افضل خلق بودنش حق باشد و همچنین  
 اجماع علماء اسلام است که آن حضرت سید کائنات است و از کلام الله  
 در حدیث قدسی خطاب به آن بزرگوار است : لولاک لما خلقت الافلاک  
 و دنیا و مافیها بطفیل وجود او موجود شده اند صلی الله علیه و آله  
 الطاهرین المعصومین

### باب چهارم - در امامت است

چون ثابت شد که وجود نبی لطف است که تمام نمیشود نظام

عالم در دنیا و آخرت مگر باو تا روز قیامت بعلت اینکه آن حضرت مبلغ است از جانب حق تعالی و اداکننده است آنچه بر او وارد میشود از احوال خلق از اموری که باو بقای ایشان است مادام تکلیف و اموری که باو سعادت ابدیه است برایشان ، و لاشک احوال مکلفین آنآ فآناً متجدد می شود تا روز قیامت و احکام ایشان تابع احوال ایشانست، پس احکام نیز بمقتضای احوال متجدد می شود، و پیغمبر باقی نمی ماند تا آخر تکلیف بلکه بر او نیز تغییر و موت جاری می شود . بعلت اینکه عابدیست مخلوق و در حکمت جایز نیست که بموتش رفع حکم نبوت او شود چه آن لطفیست واجب مادام تکلیف باقیست پس واجب باشد در حکمت نصب خلیفه که قائم بشود در مقام پیغمبر و ادا بکند از پیغمبر احکام مکلفین را و حافظ باشد شریعت آن پیغمبر را و قائم باشد بسنت و طریقه او تا باطل نشود حجة الله بالغه بر خلق مکلفین و لابد است که آن خلیفه جامع باشد جمیع آنچه مذکور شد در حق نبی (ص) از اینکه اعلم اهل زمان خود باشد و ازهد و اتقی و اعبد و اعجب ایشان باشد و افضل ایشان در جمیع صفات و کمالات و مزایا و فواضل ، و معصوم باشد از گناهان صغیره و کبیره از اول عمر خود تا آخر عمر خود و معصوم باشد از کذب و خطا و نسیان و امثال اینها از تمامی آنچه معتبر بود در حق نبی ، مگر نبوت بعلت اینکه ثابت شد که نبوت منقطع شده با پیغمبر (ص) اما اینکه شرط شده وجود کل صفات نبی صلی الله علیه و آله در وصی بعلت اینکه وصی قائم است مقام نبی در جمیع آنچه محتاجند مکلفین از احکام و شریعت بآن، زیرا که وصی حافظ شریعت نبی است و این حفظ شریعت لطفی است از جانب حق جل و علا و واجب

است در حکمت همچنانکه واجب است در نبوت پس واجب شد که وصی متصف بصفات نبی خود باشد (ص) بحیثیتی که برای مکلفین قطع حاصل شود که آن حضرت حجة الله است بر آن کسانی که نبی حجة بود و بایست که قاطع باشد که قول او قول خداست و حکم او حکم خدا و رسول اوست و طاعتش واجبست و انقیاد امر او و رجوع در شدايد احوال بسوی او لازم است و واجبست که مطهر و منزّه باشد از هر چه که مستلزم نفرت نفوس و طبایع و عدم اطمینان است در کل احوال و هر کس که باین صفات موصوفست مطلع نمی شود بر حقیقت احوالش مگر کسی که مطلع به سرایر و ضمایر است و اوست خداوند عالم جل شأنه و نیست این حکم منصب احدی از خلق و دانسته نمی شود مگر بنص خاص از جانب خداوند عز و جل بر شخصی و آن لطف است بمقتضای عمل و لطف واجبست در حکمت و قادر حکیم عز و جل اخلال بواجب نمی کند زیرا که قبیح است پس واجب شد که امامت بنص خاص از جانب خدا باشد و بدانکه در میان امت پیغمبر صلی الله علیه و آله کسیکه جامع باشد جمیع شرایط نبوت را غیر از نفس نبوت ، نبود مگر مولانا و سیدنا علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب تا آخر اجداد رسول الله صلی الله علیه و آله بعلت اینکه آن بزرگوار معصوم بود از هر بدی و زشتی که طبع سلیم را ناگوار باشد از اموری که پیغمبر (ص) از آن معصوم بود و شریک آن حضرت در فضیلت مگر نبوت و حقتعالی در قرآن عزیز به آن تصریح فرموده در آیه : انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم را کعون یعنی ولی و صاحب اختیار و متولی امور شما منحصر است در سه و

آن حقتعالی و رسول او و آنان که ایمان آورده‌اند بخدا و بپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالت رکوع و متواتر شد روایات و کلام مفسرین از فریقین که این آیه نازل شد در حق امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام در وقتی که تصدق بخاتم خود در حال رکوع نمود و انکار نمی‌کند مگر معاند و منکر حق بعد از معرفت ، پس ثابت کرد حق تعالی برای علی بن ابیطالب علیه‌السلام بنص کلام عزیز خود آنچه را که ثابت کرد از برای خود و رسولش از ولایت عامه و ریاست مطلقه و معنی در این آیه شریفه نیست مگر او لویت بخلق از نفسهای ایشان در تمامی احوال از امور دنیائی ایشان و دین ایشان و آخرت ایشان چه ولایت همان ولایت است که برای حقتعالی ثابت است و برای رسولش و از این جهت است که رسول الله صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم تشبیه فرموده باین معنی چنانکه فریقان روایت غدیر خم را از طرق متعدده که برحد تواتر رسیده باعتراف خصم مخالف روایت نموده‌اند چه آنحضرت در آنروز فرموده است : ألتست اولی بکم من انفسکم آیا من اولی نیستم از شما بتصرف در جانهای شما و مالهای شما همگی بیکبار گفتند بلی یا رسول الله پس فرمود : من کنت مولاة فعلی (ع) مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله پس بتصریح فرمود رسول الله که مراد از ولی در این مقام ، اولی بتصرف است و حقتعالی در حق آن حضرت فرموده ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا پس ما را واجب شد امتثال بامر او و عمل بقول او و در حق او حقتعالی فرمود : فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم : در حق آن حضرت فرموده :

و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى. و روایت کرده اند فریقان که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: اقساکم علی (ع) یعنی عالمترین امت با حکام فتوی و احوال متعلقه بخلق علی علیه السلام است و فرموده باقرار فریقین : علی مع الحق و الحق مع علی یدور معه حیثما دار یعنی علی با حق است و حق با علی است دور میزند حق با او بهر نهج که او دور میزند. پس ثابت شد که آن بزرگوار علیه السلام هادی بسوی حق است و دلیلی دلالت نکرد که غیر از آن حضرت احدی از صحابه باین مرتبه و جلالت باشند و ادعا نکرد احدی از امت عصمت از برای احدی از صحابه چنانچه ادعا شده برای آن حضرت ، پس آنکس که هادیست بسوی حق او احق و سزاوار تر است که مردم اطاعت او کنند و او را امام واجب الاقتدا دانسته اقتدا به آنحضرت نمایند از کلی و جزئی امور و احوال خود زیرا که آن حضرت هرگز بنص پیغمبر به اقرار فریقین مفارقت نمی کند حق را و حق نیز از آن حضرت مفارقت نمی کند . و احدی انکار این معنی نمی کند که امیر المؤمنین علیه السلام هرگز در حالی از احوال با باطل نبوده است . و مقصود از عصمت نیست مگر این معنی ، پس ثابت شد نزد هر منصف طالب حقی بر جهت قطع و یقین از مثل این حدیث و این آیه شریفه که علی بن ابیطالب (ع) خلیفه رسول الله است بلا فصل بعلمت اینکه او هادیست بسوی حق زیرا که هر که مفارقت از حق نمی کند و حق از او مفارقت نمی نماید پس آن بزرگوار احق و الیق است که اطاعت کرده شود بحکم الله تعالی چنانکه در کتاب خود فرموده : أفمن یهدی الی الحق احق ان یتبع أمن لا یهدی الا ان یهدی فمالکم کیف تحکمون . پس هر کس که

مخالفت حکم خدا نماید داخل خواهد شد در قوله تعالی: **و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون . و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون . و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون .** پس ثابت شد که آن حضرت علیه السلام از اشخاصی است که حق تعالی او را منزّه و مطهر فرموده از انواع رجس ، پس معصوم باشد بنص کتاب الله و قول رسول الله ( ص ) و او منصوص بخصوص ، از جانب خدا و رسول او ( ص ) است و ادعا نکرد احدی از مسلمین این معنی را از برای احدی از اصحاب و الحمد لله رب العالمین .

## فصل : در اثبات امامت سایر ائمه معصومین علیهم السلام

و سببی که باعث نصب علی بن ابیطالب علیه السلام شد از برای خلافت ، همان بعینها سبب نصب فرزند ارجمندش حسن علیه السلام پس حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و بعد از آن حضرت علی بن الحسین و بعد از آن حضرت امام محمد باقر و بعد از آن حضرت امام صادق و بعد از آن حضرت امام موسی کاظم و بعد از آن حضرت امام رضا و بعد از آن حضرت امام محمد تقی و بعد از آن حضرت امام علی النقی و بعد از آن حضرت امام حسن عسکری و بعد از آن خلف صالح حجة القائم محمد بن الحسن صاحب الزمان و مظهر الایمان و خلیفة الرحمن صلی الله علیهم اجمعین و جمیع آنچه معتبر بود در خلافت امیر المؤمنین و قیامش مقام رسول الله و بودن او حجة الله بر خلق و غیر ذلك از آنچه بکلیات آن سابقاً اشاره شد از کمالات و فضایل و مناقب معتبره در واسطه

میانه خدا و خلق، معتبر است در هر يك از ایشان صلواة الله عليهم اجمعين و همچنين خصوص نص بهريك از ایشان از جانب خداوند عالمیان چنانچه صریح حدیث لوح است که جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده و غیرش از قرآن و احادیث قدسیه و نص از جابر روایت میکنند در باب هر يك از ایشان با سامی ایشان و نص هر سابقی به لاحقی و کل این نصوص و اخبار به تواتر ثابت شده است و انکار نمیکند آنرا مگر آنکس که مسبوق بشبهه باشد بعلت اینکه بیان و اثبات حجة بر حق تعالی در حکمت واجب است و حق سبحانه و تعالی اخلاقی بواجب نمیکند بجهت عموم علمش و غنای مطلق و قدرت عامة شامله اش .

## فصل : در اینکه حضرت ولی عصر حجة بن الحسن العسكري (ع) تا امروز موجود و زنده است

واجبست بر هر مکلف که اعتقاد کند که قائم آل محمد، محمد بن الحسن العسكري علیه و علی آبائه الکرام السلام حی و موجود است اما نزد ما معاصر شیعه اثناعشریه بجهة اجماع فرقه محقه بوجود آنحضرت و اینکه ظاهر خواهد شد و پر خواهد کرد زمین را از عدل و قسط بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور . او فرزند ارجمند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام غائب مفتقد منتظر مترقب است . و اجماع فرقه محقه تابع اجماع ائمه ایشانست سلام الله عليهم اجمعين و اجماع اهل بیت حجت است بعلت اینکه حقتعالی پاک و مطهر فرموده ایشانرا از رجس و دنس پس قول ایشان حجت است زیرا که نمیگویند الاحق و اما اجماع شیعه پس آن نیز حجت است بجهت کشفش از قول امام

ایشان که معصوم است .

و اما نزد عامه پس بسیار از ایشان متفقند با ما و قائلند بقول ما و بعضی از ایشان را زعم آنست که الان موجود نیست بعد از این موجود خواهد شد و بعضی از ایشان را گمان اینست که آن عیسی بن مریم علیه السلام است لکن حدیث مروی متفق علیه فریقین از پیغمبر اکرم (ص) که : من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة این دو قول را باطل می نماید چه این کلام عام است و صادقست بر زمان ما الآن که هرگاه کسی بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده او مرده جاهلیت و شرک است و این قول در صورت عدم وجود امام لغو و عبث خواهد بود باینکه سابق گفتیم که وجود امام لطف است از جانب حق تعالی بر بندگان و لطف مدام تکلیف برقرار است واجب است بحسب حکمت پس صحیح نخواهد بود تکلیف بدون لطفی موجود ، چه آن شرط تکلیف است و مشروط در نزد انتفاء شرط منتفی می شود و هر کس که قائل باشد باینکه آن حضرت متولد شده است قائل بوجودش الان می باشد زیرا که احدی قائل نشده است که آن حضرت متولد شده است و از عالم ارتحال نموده است و آنکس که استبعاد وجودش و طول عمرش میکند بحقیقت حکمت در این باب بر نخورده بآنکه حق تعالی بجهت استبعاد این امر دلیل واضحی خلق فرموده که رد آن ممکن نیست و آن خضر (ع) است که جدش هود پیغمبر بوده است باینکه متولد شد در زمان ابراهیم علیه السلام بنا بر دو قول مشهور و او تاحال باقیست بلکه تانفخ صور حی است و او اعظم آیتی است بوجود قائم علیه السلام و ابلیس عدو الله باقیست تا یوم وقت معلوم پس هرگاه جایز نباشد

بقاء عدو الله و بقاء خضر که دلیل برای مصلحت جزئی است . بالنسبه بسوی مصلحت بقاء غوث عالم که محل نظر حقتعالی و قطب وجودش پس چگونه جایز نباشد بقاء کسی که موقوف است جمیع مصالح نظام دنیا و دین و آخرت بر بقاء او با اینکه متفق شده بروایات امت و اقوال ایشان بر اینکه لابد است از قیام قائم علیه السلام و بیان کردن آن را رسول (ص) که هر گاه از دنیا باقی نماند مگر یکروز ، حقتعالی آنروز را بلند خواهد نمود تا اینکه ظاهر شود از اهلیت ما از ذریه من کسی که اسم او اسم من باشد و کنیه او مثل کنیه من خواهد بود پر کند زمین را از قسط و عدل چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و آن جماعت از عامه که قائل شده اند عیسی بن مریم است این حدیث تکذیب ایشان می نماید که اتفاق بر صحبتش دارند زیرا که عیسی از اهل بیت و ذریه پیغمبر نیست و اسمش نیز مخالف و همچنین کنیتش و همچنین این حدیث تکذیب میکند قول آنکه گفته که آن قائم مهسدی عباسی است چه آن از اولاد و ذریه پیغمبر (ص) نیست پس باقی نماند از برای منصف طالب حق مگر قول باینکه آن امام دوازدهم از ائمه علیهم السلام است و نهم از ذریه مولانا الحسین علیه السلام می باشد عجل الله فرجهم و سهل مخرجهم .

### فصل : در اعتقاد بوصایت اوصیاء علیهم السلام

و واجب است که اعتقاد کنند بوصایت اوصیاء پیغمبران و ایمان بایشان و اینکه ایشان و انبیاء ایشان حق بوده اند و بصدق تنطق نموده اند و از جانب خدا بودند زیرا که حقتعالی مدح کرده ایشان را و ثنا بر ایشان فرستاده است بجهت طاعت و اجابتشان امر خدای تعالی را و عبادت و

دوام ذکر و شکر او را سبحانه و تعالی ، و هر که را حق تعالی ثنا گوید پس قول او حقست و علمش و فعلش جمله حق است و واجب است بر مکلف که ایمان بیاورد بجمیع آنچه حق تعالی نازل کرده بر انبیاء و اوصیاء ایشان از کتب و وحی و بآنچه که ملائکه بایشان رسانیده زیرا که حق تعالی بآن خبر داده پیغمبر خود را و خبر داده به آن پیغمبران و اوصیاء و حجج صادق القول صلوات الله علیهم اجمعین را و هر چه که ایشان سلام الله علیهم اجمعین خبر دهند حقست و صدق ، و من گواهی میدهم برای ایشان که ایشان ادای امانت بینندگان و تبلیغ حجت بر عامه مکلفان نموده اند و هل علی الرسول الا البلاغ المبین .

### باب پنجم در معاد است

و واجبست که اعتقاد کند مکلف ، وجوب معاد یعنی عود ارواح بسوی اجساد ایشان را در روز قیامت و کیفیت آن آنست که چون مردمان میمیرند ارواح بر سه گونه می باشند یکی از ایشان ماحض الایمانند و این طایفه بعد از مرگ ، ارواح ایشان بجنّت دنیسا روند و در آنجا در نعیم می باشند و چون روز جمعه شود و روز عید در نزد طلوع صبح صادق ملائکه برای ایشان ناقه هائی از نور که بر هر ناقه قبه ای از یاقوت و زمرد و زبرجد میباشد حاضر کنند ، پس سوار آن ناقه ها میشوند پس پرواز دهند آن ناقه ها ایشان را میان آسمان و زمین تا بوادی السلام آیند پشت کوفه می باشند تا زوال شمس پس اذن میگیرند از ملائکه برای زیارت قبور و اهالی خود تا اینکه ظل هر چیزی مثل خودش می شود ، پس ملك ندا کنند و ایشان جمع شوند و سوار ناقه ها میشوند و ایشان را

پرواز داده تا بغرفات جنان رسند و در آنجا تنعم میکنند بهمین طریق تار جعت آل محمد صلی الله علیهم ، پس برمیگردند بسوی دنیا ، پس هر که کشته شده باشد در دنیا زندگانی در رجعت بدو مقابل دنیا ، پس می میرد و هر که مرده باشد در دنیا برمیگردد تا اینکه کشته گردد . پس چون حقتعالی محمد و اولاد ظاهریین آن حضرت را از زمین بالا برد باقی میمانند مردمان چهل روز ، پس اسرافیل نفخ میکند نفخة صعق را پس باطل میشود ارواح و سایر حرکات پس نه حس است و نه محسوس تا چهارصد سال پس میآیند ارواح از جنان دنیا و اجساد اجزایش متفرق میباشند و باقی میمانند در قبور خود مستدیره مثل سحالة طلا در دکان صایغ و اما قسم دوم ماحض الکفرند و این طایفه چون بمیرند محسور شوند ارواح ایشان در نزد مطلع الشمس و در آنجا ایشان را عذاب میکنند بحرارت آفتاب پس چون غروب نزدیک شود محسور میشوند بسوی برهوت بوادی حضر موت و عذاب میشوند در آنجا تا صبح پس ملائکه عذاب میرانند ایشان را بسوی مطلع الشمس و بهمین طریق تا نفخة صعق ، پس باطل می شوند ارواح ایشان و اجساد ایشان در قبور خود و دخانی و شراره ای از آتش جهنم که در مشرق است باجسادشان میرسد و بهمین حالت باقی اند تا نفخة صور و اما قسم سوم کسانی اند که مستضعف اند نه ماحض الایمانند و نه ماحض الکفر و این جماعت ارواح ایشان باقی میماند باجساد ایشان تا روز قیامت پس چون چهار صد سال بین نفختین بگذرد بارانی میباراند حقتعالی از زیر عرش که چشمه صاد است و آن آبی است که رایحه اش رایحه منی است تا اینکه جملگی دریا شود پس مواج گردد بر روی زمین تا اینکه مجتمع شوند

اجزاء هر جسدی در قبر خودش پس گوشتها بروید در مدت چهل روز پس مبعوث میکند حق تعالی اسرافیل را پس امر میکند او را بنفخه صور نشور و بعث . پس پرواز کنند ارواح پس داخل میشود هر روحی در جسد خود در قبر پس بیرون میآیند از قبر و خاک از سرشان میریزد پس در آنوقت قیامت برپا میشود و این است معنی معاد یعنی عود ارواح بسوی اجساد خود. چنانکه در دنیا است و واجب است ایمان باین معاد چه ممکنست و حق تعالی بهر ممکنی قادر است و حال اینکه خدا و رسول و ائمه صادقین سلام الله علیهم اجمعین از آن خبر داده اند پس حق میباشد و ایضاً این معاد در وقت ثمره عدل و فضل است و روز جزاء اعمال است و عدم وجود آن منافی فضل در اعطاء ثواب و عدل در وقوع عقاب می باشد و ایضاً معاد لطفی است برای مکلفین که اعانت میکند ایشانرا بطاعت و باز میدارد ایشانرا از معصیت پس واجب باشد در حکمت و ایضاً تمامی مسلمانان اجماع و اتفاق بر وقوع آن نموده اند و بر اینکه اصلیت از اصول اسلام پس متحقق نمیشود اسلام بدون اعتقاد بوقوع آن و اینکه منکر معاد کافر است پس وقوعش حق باشد و ایضاً حق تعالی تکلیف کرده بنندگان خود را پس امر کرد ایشان را بطاعت و وعده داد ایشان را برای وفا بعهدهش و امتثال امرش حسن ثواب را. و نهی کرد ایشانرا از معصیت خود و وعده کرد ایشانرا از نقض عهد و مخالفت نهی عقاب را و تکلیف واقع شد و واقع شد از بعض بنندگان طاعت و از بعض دیگر معصیت و جزا و مکافات واقع نشد و حق سبحانه و تعالی خبر داد که تأخیر کرده آنانرا تا روز قیامت پس فرمود: **انما یؤخرهم لیوم تشخیص فیه القلوب والابصار**

و ايضاً فرموده و يستعجلونك بالعذاب و لن يخلف الله وعده و ان يوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون و آيات در اين معنى بسيار است پس وقوعش حق و ثابت خواهد بود چه از آن خبر داده صادقى كه قادر است بر آن .

### فصل : در محسورشدن همه مخلوقات در روز قیامت

چون حشر برای اینست كه تمام شود مقتضای عدل حق ، واجبست اعاده هر صاحب روحى ، برای اینکه خبر داده شود بعمل او از خیر و شر ، و اخذ حق مظلوم از ظالم و این احوال ثلثه يعنى مجازات مكلف است بعمل خود از خیر و شر و اخذ حق او از ظالمش و اخذ حق از او از برای كسى كه ظالمش كرده شامل هر صاحب روحى میباشد از حیوانات از انس و جن و سایر شیاطین و حیوانات بجمیع انواع آنها الا اینکه در هر چیز بحسب خودش از مقدار قابلیت و استعداد او ، بلکه در نوع واحد این حکم اختلاف مرعى است قال الله سبحانه : و لكل درجات مما عملوا و دلیل بر اینکه حساب و حشر عام است بر كل حیوانات ناطقه و صامته قوله تعالى و ما من دابة فى الارض و لا طائر يطير بجناحیه الا امم امثالكم ما فرطنا فى الكتاب من شیئى ثم الى ربهم يحشرون يعنى هیچ جنبنده ای نیست در زمین و هیچ پرنده ای نیست كه پرواز كند بدو بال خود مگر اینکه اینها امتهائى هستند مثل شما ای بنی نوع انسان و ماكم نكرديم در كتاب ذكر چیزیرا از احوالات موجودات . پس این امم متخالفه محسور مى شوند در قیامت بسوى پروردگار خود و قول امام علیه السلام : ليقتصن للجماة للمقر ناء يعنى

هرگاه شاخداری بر بی‌شاخی تعدی نماید قصاص میکند ظالم را و قوله تعالی : و ما یظلم ربك احدا دلالت میکند بر تأویل که حق تعالی میگیرد حق برای صاحب حق هر چند از ناطقین برای صامتان و از صامتان برای ناطقین ، بلکه محسور می‌شود بعض جمادات مثل احجار معبوده بناحق و اشجار و غیر آنها و قصاص گرفته میشود از ایشان بجهت رضای ایشان بمعبودیت قال الله تعالی : انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون پس اگر بحث کنی چگونه راضی میشوند اشجار و احجار و حال اینکه عقول و شعوری برای ایشان نمیباشد جواب گوئیم که برای ایشان عقول و شعور نیست بنسبت مقام ایشان در وجود چنانکه حق تعالی فرمود : قل لو کان هؤلاء آلهة ماوردوها . یعنی هرگاه این بتها خدا می‌بودند وارد جهنم نمی‌شدند و معذب نمی‌گشتند و استشهاد در صیغه واردوها که بجمع مذکر عاقل ادا فرموده هرگاه شعور نمیداشتند مناسب ماوردتها بود ، نه ماوردوها و مثل این در ظهور دلالت بر شعور جمادات قوله تعالی است : فقال لها وللارض أئتمیا طوعاً او کرهاً قالتا أئتمینا طائعتین و نگفت طائعات .

مترجم گوید : که شعور نباتات و جمادات قریب بضرورت مذهب رسیده بلکه در این اوقات هرگاه کسی ادعای ضرورت کند تواند ، چه عرض ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله بر اشجار و احجار و انهار و بحار و جبال و اعراض و جواهر برحد تواتر معنوی رسیده است و منکر آن مکابر و مباهت است و حمل کل اینها را بر مجاز دور از طریقه عاقلان است بلکه مواضعی هست در اخبار که حمل مجاز باطل میکند مدعا را و مستلزم کذبست العیاذ بالله و در سایر رسائل و اجوبه مسائل

شرح این مطلب داده‌ام و در این مقام اختصار منظور دارم والسلام .

### فصل : درقصاص جمادات و نباتات دردنیا

اما قصاص از جمادات و اشجار در دنیا می‌باشد چنانچه اخبار بسیار باین وارد شده مثل اینکه آب زمزم فخر کرد به آب فرات، حق تعالی چشمه‌ای از صبر تلخ در آن جاری فرمود . مثل قول امام (ع) که هرگاه کوهی بر کوهی طغیان ورزد حقتعالی آنرا منهدم سازد و امثال این از اخبار بسیار است و اما وجه اینکه عقوبت جمادات و نباتات دردنیا است، آنست که برای آنها اختیار کلی قوی نیست که انتظار کشیده شود تا آخرت بلکه اختیار اینها جزئیست که محسوس نشود و ادراک جزئی را رتبه‌ای از نوع آخرت نیست و اما عقوبات اجسام را در آخرت قرار داده هر چند جزئی بود بجهت خذلان و افتضاح آنان که ایشان را پرستیدند .

### فصل : در گویاشدن جوارح در روز قیامت

از اموریکه اعتقاد آن واجبست بنطق آمدن جوارحست تا شهادت دهند برای صاحبان خود از مکلفین بآنچه کرده‌اند، بجهت قوله تعالی: **یوم تشهد علیهم السننهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون** و روایات بسیار وارد شده در باب اینکه بقاع زمین شهادت میدهند بآنچه عمل شده است در آن و محشور می‌شود ایام و لیالی و ساعات و شهور و سالها، پس شهادت میدهند بآنچه عمل شده در آنها و عقل صحیح مؤید این مدعاست پس هرگاه تطابق کند عقل و نقل بر ثبوت امری

واجب باشد اعتقاد بنبوت آن .

### فصل : در تطایر کتب

و از آنچه واجبست اعتقاد آن، تطایر کتب است و کیفیتش آنست که چون انسان مرد و در قبرش گذاشتند و خشت بر او چیدند ملکی که اسمش رومانست داخل می شود بر او پیش از منکر و نکیر پس او را می نشانند و میگویند که بنویس عمل خود را پس میت میگوید که فراموش کرده ام اعمال خود را پس ملك میگوید که من بخاطرت خواهم آورد پس گویند که کاغذ ندارم که با آن بنویسم ملك گویند بعض کفن تو، پس میگویند که دوات ندارم میگویند آب دهن تو، پس میگویند که قلم ندارم ملك گویند که انگشت تو، پس ملك املاء کند جمیع آنچه کرده بود از اعمال صغیره و کبیره پس میگیرد ملك از آن قطعه همچو قلاده و در گردنش می آویزد پس اثقل از کوه احد برایش خواهد بود و اینست معنی قوله تعالی: وکل انسان الزمانه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیمه کتاباً یلقیه منشوراً . پس چون روز قیامت شود کتب پرواز کنند پس هر کس که نیکوکار است کتاب او از پیش روی او بدست راستش آید و هر کس بدکار و معصیت پناه باشد کتاب از طرف پشت آمده پشت او را سوراخ کرده از سینه او خارج می شود و بدست چپ او می آید پس می ایستند صفوف جمیع خلایق در مقابل و پیش روی کتاب الله ناطق صلوات الله علیه و آن کتاب کسی است که عرض میشود بر او اعمال و میخواند که حرفی زیاده و کم ندارد و هر کس نظر کند بکتاب خود، و مخالفت بوجهی متحقق نیست، آن قول واحد است. چنانکه حق تعالی

میفرماید: و تری کل امة جائیة تدعی الی کتابها الیوم تجزون ما کنتم تعملون هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کننا نستنسخ ما کنتم تعملون . مترجم گوید : که مراد از این کتاب امیر المؤمنین علیه السلام است و اعمال خلائق در دنیا هر روز بر آن جناب بعد از رسول الله (ص) القا می باشد پس تنطق آن بزرگوار میکند بکلام واحد باذن رسول الله (ص)

### فصل : درمیزان

از آن امور که اعتقاد آن واجبست ، اعتقاد بمیزان است برای اعمال خلائق و در حقیقت آن اختلاف است بر حسب اختلافات روایات ، و اقوال علماء . در بعضی روایات مرویست که آن میزان صاحب دو کفه است همچو میزان معروف در این دنیا و در بعض روایات نفی معنی اول و اثبات آنکه آن ولایت آل محمد است سلام الله علیهم اجمعین و بعضی گفته اند که آن عدل حق تعالی است چه حق تعالی عالم است بمقادیر اعمال و استحقاقات راجحه و مرجوحه و حق اینست که تنافی میان این اقوال ثلثه نیست چه میزان صاحب دو کفه است کفه حسنات و کفه سیئات و همان بعینه ولایت ائمه است و همان عدل حق تعالیست و وجه جمع و دلیلش در این رساله محلش نیست و آنچه واجبست اینست که اعتقاد کند که در قیامت نصب می شود موازین بجهت امتیاز اعمال خلائق و اما تعیین آن واجب نیست و آن راجعست بسوی کمال معرفت . و دلیل بوجود میزان قول حق تعالی است : و نضع الموازین القسط لیوم القيمة فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون .

## فصل: درصراط

و از اموری که اعتقاد آن واجبست صراط است و آن جسریست که کشیده شده بر جهنم، اول عقبه از اول محشر است صعود میکند و بالا میزود از آن بسوی بهشت. در اول مقام صعود میکند هزار سال و هزار سال دیگر نزول میکند و میانه این صعود و نزول هزار سال مکان هموار است و در آن همواری پنجاه عقبه است و هر عقبه ای میایستند در آن خلایق هزار سال و آن تیزتر از شمشیر و باریکتر از مو است و آن متسع میشود از برای مطیع و تنگ میشود از برای عاصی و خلایق بر صراط بمقدار اعمال خود متفاوت المراتب میباشند پس بعضی از ایشان میگذرند بر آن مثل برق خاطف و بعضی از ایشان میگذرند بر آن مثل اسب بسیار تیزرو و بعضی میگذرند همچو پیادگان و بعضی از ایشان میگذرند بزانو در آمده کشان کشان خود را میکشند و بعضی از ایشان معلقند و آتش بعضی از آنان را گرفته و بعضی را ترك می کند. و آنچه واجبست، اعتقاد بوجود صراط است در روز قیامت و اینکه آن از شمشیر تیزتر و از مو باریکتر است و اینکه آن جسریست ممدود بر جهنم و اینکه تمامی خلق مکلف می باشند از روی آن عبور کنند و دلیل آنچه مذکور شد اخبار متواتره است بحسب معنی از فریقین و اجماع مسلمین بر آن منعقد است.

## فصل: در حوض کوثر و شفاعت

از آن امور که واجبست اعتقاد بر آن، حوض است و آنرا حوض کوثر میگویند بعلمت اینکه آب ریخته می شود در آن حوض از نهر کوثر

و حوض در عرصه قیامت خواهد بود و ساقی آن امیر المؤمنین علیه السلام است تشنگان مؤمنین را در روز قیامت و بدانکه از آن اموریکه واجبست اعتقاد بر آن شفاعت است و آن شفاعت پیغمبر (ص) است از برای اهل گناهان کبیره از امت خود چنانکه فرموده که من شفاعت خود را ذخیره کرده ام برای اهل کبایر از امت خود و اخبار در این معنی متواتر و متظافر و متکثر است باینکه آن حضرت شفاعت میکند برای اهلیت خود و برای انبیاء علیهم السلام پس شفاعت میکنند انبیاء بر کسانی که حق تعالی دینشان را پسندیده و قبول کرده باشد از امتهای خودشان و شفاعت میکنند شیعیان برای هر که میخواهند از محبین و واجبست اعتقاد به ثبوت شفاعت محمد (ص) برای عاصیان از امت خود و اما تفصیل و ترتیب پس بنا بر نهجی است که دلیل بر آن قائم شده است زیرا که اقامه دلیل از متممات ایمان و مکملات معرفت است .

### فصل : در وجود بهشت

و از اموری که واجبست اعتقاد بر آن، وجود بهشت است و آنچه در اوست از نعیم مقیم و آن جنان خلد هشتگانه است چنانکه دلالت دارد بر آن اخبار و ناطق است بر آن قرآن مجید و جنان دنیا نیز موجود است و آن همان بهشت است که ارواح مؤمنین بعد از مفارقت از ابدان در آنجا قرار دارند تا نافع صور و حق سبحانه و تعالی ذکر هر دو بهشت را در کلام مجید فرموده : جنات عدن التي وعد الرحمن عباده بالغیب انه كان وعده ما تیباً لا یسمعون فیها لغواً الا سلاماً و لهم رزقهم فیها بكرة و عشیاً و حاصل مفهومش اینست که حق تعالی بهشتی وعنده

کرده است بنسندگان خود را درغیب برآستی و درستی که خواهد شد و عدهٔ حق تعالی و ایشانرا در بهشت جای خواهد داد که در آنجا نشوند کلماتی ناملایم و لغو و نه بینند در آنجا مگر سلامتی از جمیع مکاره و آلام و شداید و اسقام و رزق ایشان نعمتهای الوانست که خداوند منان بجهت ایشان قرار داده هر صبح و شام بایشان میرسد. و این بهشت، بهشت دنیا است زیرا که در بهشت آخرت صبح و شام نمیباشد و پس از این آیهٔ شریفه ذکر بهشت آخرتست. و باینکه از برای بهشت هشت طبقه است اول جنة الفردوس دوم جنة عالیة سوم جنة نعیم چهارم جنة عدن پنجم جنة دارالسلام ششم جنة دارالخلد هفتم جنة المأوی هشتم جنت دارالمقام و هر بهشتی حظیره‌ای دارد یعنی هر بهشت از این هشت بهشت اصلی ظلی دارد مثل آفتاب که نور دارد و نسبتش در بهشت اصلی مثل اشعهٔ اوست بسراج یا به آفتاب و نعیم هر حظیره از بهشت اصل منسوب بسوی اوست و حظایر بهشت هفت است زیرا که جنة عدن ظل ندارد بعلمت منتهای صفا و لطافت، نمی‌بینی که آفتاب چون به آئینه میتابد نور از آنجا مشعشع و منعکس میگردد اما هر گاه جسمی باشد از آئینه لطیفتر در آنجا نور ظاهر نمی‌شود پس در آخرت پانزده طبقه بهشت است هشت تا همان بهشتهای معروفست که هر آسمانی بالایش بهشتی است و بهشت هشتم بر فراز عرش قرار دارد و هفت تا بهشتهای حظائر است که در تحت هشت بهشت است و نعیم آن کمتر است از نعیم بهشت اصل و در حدیث است که حظایر جنانرا سه طایفه ساکن میباشند از خلایق، یکی مؤمنین جن و دوم اولاد زنا که عمل صالح کرده باشند و ایمان خالص آورده باشند و اولاد اولاد ایشان تا هفت بطن سوم دیوانگانی که در دنیا بر آنان تکلیف جاری نشده و از اقاربش نباشد کسی که شفاعت کند برای او تا

ملحق شود بایشان و اسماء حظایر بعینه مثل اسماء بهشت اصل است مثل آفتابی که در آسمان چهارم باشد اسمش شمس است و نورش که در زمین است ایضاً اسمش شمس است و آنچه واجبست بر مکلف : اعتقاد بوجود بهشت و نعیم آنست الان و اما مثل این تفصیل پس واجب نیست. و دلیل بوجود جنت قرآن و اخبار متواتره و اجماع مسلمینست.

### فصل : در وجود جهنم

و از آنکه اعتقادش واجبست بر مکلفین وجود جهنم است و آنچه آماده کرده است حق تعالی در آنجا از عذاب الیم و آن هفت طبقه است در آخرت و هفت طبقه است در دنیا و جهنم دنیا نزد مطلع شمس است و قرآن به آن در مواضع عدیده ناطق است چنانکه فرموده :

و حاق بآل فرعون سوء العذاب النار يعرضون عليها غدواً وعشياً یعنی وارد شد بر آل فرعون عذابهای بسیار بد و هر صبح و شام تجدید میکند عذاب آتش را بر ایشان و شکی نیست که این جهنم و این آتش دردنیاست زیرا که در آخرت صبح و شام نمی باشد بعد از این آیه فرموده :

و یوم تقوم الساعة یعنی ایشان معذب می باشند در آتش صبح و شام پس معلوم شد که عذاب روز قیامت غیر از عذاب دنیاست و احادیث اهل بیت علیهم السلام و اجماع مسلمین متفق اند بر وجود جهنم بقول مطلق و اختلاف کرده اند در کیفیت وجودش که آیا موجود است بالفعل یا بالقوه یا اینکه کلیات عذاب و جهنم موجود شده و اما جزئیاتش بالفعل موجود نیست و بتدریج موجود می شود و حق اینست که این اختلافات باطلست و اعتقاد صحیح آنست که آتش دنیا و آخرت الان و

بالفعل موجود می‌باشند چنانچه قرآن و اخبار خصوصاً احادیث معراج به آن دلالت صریحه دارد و پیغمبر داخل شد و آنانکه در آنجا معذب بودند مشاهده فرمود و واجبست اعتقاد بوجود جهنم و عذاب آن و بدانکه واجبست که اعتقاد کنی که عذاب جهنم آخرت ابدی و دائمی است هرگز انقطاع و فنا و انتها برایش نیست بوجهی من الوجوه بلکه هرچه زمان مکث ایشان بطول انجامد عذاب ایشان زیادتر میگردد و تألم ایشان شدیدتر گردد چنانکه صریح قرآن و اخبار اهل بیت عصمت علیهم السلام است و دلیل عقل بر آن حاکم است چنانچه در مجلس مذکور است و بدانکه جهنم آخرت چهارده طبقه است هفت طبقه نیران اصل است اول جحیم است و آن اعلی مراتب است و دوم لظى است و سوم سقر و چهارم حطمه و پنجم هاویه و ششم سعیر و هفتم جهنم و جهنم سه طبقه دارد اول فلق است و آن چاهیبست که در آن چاه تابوتها است و دوم صعود است و آن کوهی است از سقر از آتش در وسط جهنم و سوم ائام است و آن وادیبست از آهن گداخته که جاری میباشد در اطراف کوه و اما جهنم حظایر پس آن ظل نیران اصلست بصد بهشت حظایر و اسامی ایشان همان اسامی اصلست و در آنجا عذاب میشوند غیر آنانکه مرتکب شده‌اند گناهان کبیره را از شیعه از اشخاصیکه شفاعت ایشانرا درك نکرده و مستحق جهنم شده‌اند .

### فصل : خلود در بهشت و جهنم

و واجبست اعتقاد باینکه اهل بهشت همیشه مخلد در بهشت میباشند و همیشه متنعم می‌باشند و حقیقت‌آلی کرامت فرموده بایشان عطائی و

کرامتی که مقطوع نیست و دائم است نعمتهای بهشت بدوام امرالله سبحانه و غایتی و نهایتی برایش نیست و اهل جنت از بهشت اخراج نمی‌شوند و ابدالابدین در نعمت و سرور و راحت و عزت و کرامت می‌باشند و شاهد هستند بر اینمعنی کتاب و سنت و اجماع مسلمین و شاک در این کافر است و واجبست اعتقاد باینکه اهل جهنم همیشه مخلد در آتش و دائماً معذب می‌باشند و هرگز عذاب از ایشان مخفف نمیشود و در آنجا نمی‌میرند تا استراحت کنند چنانچه حق تعالی فرموده: خالدون فیها لا یتخفف عنهم العذاب و فرموده: لا یقضى علیهم فیموتوا و لا تخفف عنهم من عذابها یعنی اهل جهنم همیشه مخلدند در آتش و هرگز عذاب ایشان تخفیف نمی‌یابد و نمی‌میرند و عذاب ایشان مخفف نمی‌شود و ایضاً فرموده و کلماً نضجت جلودهم بدئناهم جلوداً غیرها لیتذوقوا العذاب و شاهد است بر این معنی کلام الله و سنت رسول الله (ص) و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و اجماع مسلمین و مخالفت بعضی از صوفیه و بعضی از اصحاب آراء منحرفه را اعتباری نیست و التفات باقوال باطله ایشان نباید نمود بعد از آنکه کتاب الله و سنت و مجمع علیها نص صریح بر آن داشته باشند و ما ادله قطعیة عقلیه بر این مدعا اقامه نموده ایم در بعض از اجوبه مسائل . و واجبست اعتقاد آنکه جمیع آنچه قرآن بآن ناطق است و آنچه را که خاتم النبیین و سید المرسلین محمد بن عبد الله (ص) برای خلق آورده است از علم قیامت و سؤال منکر و نکیر از کسی که ماحض الایمان و ماحض الکفر باشد در قبر و حشر و نشر و مرصاد و آن قنطره ایست برصراط کته مظلالم عباد در آنجا ادا میشود و همچنین مهر زدن بر دهنها و گویا شدن

جوارح و بهشت و احوال آنچه در بهشت است از خوردن و آشامیدن و نکاح کردن و اقسام نعیم و از احوال جهنم و عذاب و غلهای گران و زنجیرها و سراپیل و مقام حدید و حمیم از زقوم و غسلین و غیر ذلك و اینکه قیامت یقین خواهد آمد و هیچ شکی در آن نیست و حقیقتعالی زنده میکند آنهایی را که در قبرها قرار دارند .

### خاتمه: در رجعت محمد و آل محمد (ص)

و از اموری که مؤمن متدین باید بآن اعتقاد کند، رجعت محمد و اهل بیت طاهرین آن بزرگوار است (ص) بآن نهج که ما در جواب سؤال از رجعت بیان نمودیم و مختصرش اینست که چون آنسال آید که حضرت قائم علیه السلام در آنسال ظاهر میشود و خروج میکند عجل الله فرجه ، قحطی شدید واقع خواهد شد و چون بیستم جمادی الاول شود باران شدیدی ببارد که هرگز مثل آن باران از روزی که آدم علیه السلام بزمین آمده دیده نشده باشد و آن باران متصل می باشد از بیستم جمادی - الاول تا اول ماه رجب پس گوشتهای کسانی که حقیقتعالی خواهد ایشانرا بدنیا برگرداند از مردگان جمع شوند و باهم متصل گردد و بدن تمام شود و در دهه اول از ماه رجب دجال خروج میکند از اصفهان و سفیانی عثمان ابن عنبثه پدرش از ذریه عتبه ابن ابی سفیان و مادرش از ذریه یزید ابن معاویه علیه الهاویه خروج میکنند از رمله از وادی یابس و در ماه رجب ظاهر می شود در قرص آفتاب جسد امیر المؤمنین (ع) همگی خلایق آنرا می شناسد و منادی ندا میکند در آسمان باسم مبارك مطهر آن حضرت علیه السلام و در اواخر ماه رمضان ماه منخسف شود و در

نیمه‌اش آفتاب منکسف گردد و در اول صبح از روز بیست و سوم ماه رمضان ندا میکند جبرئیل در آسمان الا ان الحق مع علی و شیعتہ و در آخر روز ندا میکند ابلیس در زمین که الا ان الحق مع عثمان الشہید و شیعتہ و هر دو صورت را کل خلایق می‌شنوند هر کس بلغت خود پس در این وقت شبهه اهل باطل قوت می‌گیرد و چون بیست و پنجم ذی‌الحجه شود کشته می‌شود نفس زکی محمد بن الحسن میانه رکن و مقام از روی ظلم و جور و در روز جمعه دهم محرم ظاهر میشود نورالله الاکبر صاحب الزمان عجل الله فرجه و داخل می‌شود در مسجد الحرام و از پیش روی مبارکش هشت یز می‌باشد که حضرت ایشانرا می‌راند و داخل مسجد الحرام می‌کند و خطیب را میکشد پس چون خطیب را بکشد غایب شود از مردم و داخل کعبه شود چون بر آید بالای بام کعبه ندا کند سیصد و سیزده نفر اصحاب خود را پس همگی جمع میشوند در نزدش از مشرق و مغرب زمین پس چون صبح روز شنبه شود مردم را بدعوت خود خواند پس اول کسی که با او بیعت کنند طایر ایض ، جبرئیل علیه السلام خواهد بود و باقی میماند در مکه تا اینکه ده هزار نفر به خیل لشکر آن جناب جمع شوند و سفیانی دو لشکر میفرستد یکی بجانب کوفه و لشکر دیگر بجانب مدینه پس عساکر می‌شومش داخل مدینه شوند و قبر شریف مطهر را خراب کنند و چهار پایان ایشان در مسجد رسول (ص) پشکل اندازند و عسکر دیگر بجانب مکه فرستد تا مکه را خراب کنند چون به بی‌دا که قریب بمکه است رسند زمین ایشان را فروگیرد و کلا هلاک شوند و نجات نمی‌یابد از ایشان مگر دو نفر یکی بجانب سفیانی رود تا او را خبر کند و دومی بجانب قائم (ع)

شتابد تا بشارت دهد آن بزرگوار را از واقعهٔ عسکر پس آن حضرت بجانب مدینه روان شود و جبت و طاغوت این امت را از قبر نحس ایشان بیرون آورد و ایشانرا بدار کشد پس عنان عزیمت بجانب بلدان دیگر معطوف دارد و دجالرا بکشد و باسفیانی ملاقات کند پس سفیانی آمده با آن بزرگوار بیعت نماید پس اقوامش باو گویند که چه کردی گوید که بیعت کردم و اسلام آوردم پس قومش گویند که ما هرگز موافقت پاتو نخواهیم کرد پس همیشه اغوا میکنند او را تا اینکه بر حضرت قائم خروج کند پس آن حضرت آن ملعون را بجهنم واصل کند پس عساکر به اقطار و اطراف زمین فرستد تا اینکه پر کنند زمین را از عدل و داد و قسط چنانکه پر شده بود از ظلم و جور .

### فصل : در رجعت حسینی (ع)

پس مستقر میشود در کوفه و مسکن عیال و اهلس مسجد خواهد بود و محل حکم و قضا و فتوی اش مسجد کوفه خواهد بود مدت ملکش هفت سال باشد لکن حقتعالی بلند کند روز و شب را تا اینکه یکسال بقدر ده سال شود زیرا که حقتعالی امر میکند فلک را که سرعت نکند و بطی می شود حرکت فلک در آن سالها یا اینکه مدت ملکش هفتاد سال از سالهای معروف در زمان ما شود پس چون پنجاه و نه سال از حکومت حضرت قائم علیه السلام بگذرد و خروج میکند سیدنا و مولانا الحسین علیه السلام با هفتاد و دو نفر از شهدای کربلا و با ملائکهٔ نصر شعث و غیرا که در نزد قبر مطهر آن حضرت می باشند پس چون هفتاد سال بگذرد شهید می کنند حضرت قائم علیه السلام را زنی از بنی تمیم که

اسم او سعیسه است و برای آن خبیثه ریش است مثل ریش مردان بجاون از سنک بر بالای بام می ایستد و چون آن بزرگوار از آن کوچه عبور می کند آن ملعونه سنک را فرو می آورد پس چون آن بزرگوار از عالم فنا ارتحال فرماید حضرت امام حسین علیه السلام او را تجهیز فرموده پس قائم بامر شود و یزید بن معاویه و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد و شمر بن ذی الجوشن و کسانی که با ایشان در صحرائی کربلا بودند و کسانی که بافعال قبیحه ایشان راضی شدند از اولین و آخرین لعنة الله علیهم اجمعین پس همگی ایشانرا حضرت امام حسین علیه السلام بقتل رساند و از جملگی قصاص کند و بسیار میکند کشتن را در میان مخالفین و دوستان ایشان تا اینکه مجتمع شوند بر آنحضرت جماعت اشرار و بقیه کفار تا اینکه غالب می شوند و آن بزرگوار را محاصره میکنند در بیت الله الحرام پس چون امر با آنحضرت شدید شود خروج میکند سجاح امیر المؤمنین (ع) باملانکه برای نصرت فرزندگرمی خود پس میکشند اعداء دین و رؤسای منافقین را و مکث میکنند آن بزرگوار با فرزند عالمقدار خود مدت سیصد و نه سال چنانکه اصحاب کهف مکث نمودند پس آنحضرت را شهید نمایند لعن الله قاتله و باقی میماند حضرت امام حسین علیه السلام قائم بدین الله و مدت ملک آنحضرت پنجاه هزار سال است تا اینکه می بندد ابروی خود را بدستمالی از شدت کبر سن و باقی میماند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از موت چهار هزار سال یا شش هزار سال یا ده هزار سال بنا بر اختلاف روایات پس بر میگردد بدنیا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با جمیع شیعه زیرا که آنحضرت دوباره کشته شود باز زنده گردد چنانکه فرموده : انا الذي اقتل مرتین

و احيى مرتين ولي الكرة بعد الكرة والرجعة بعد الرجعة و ائمه عليهم السلام جملگی بدار دنیا رجوع میکنند حتی حضرت قائم علیه السلام بجهت اینکه برای هر مؤمنی يك كشته شدنست و يك مردن آن حضرت چون در دنیا شهید شد پس لابد بایست که رجوع کند تا اینکه حکم مردن جاری شود و مجتمع می شود ابلیس و اتباع آن نزد روحاء نزدیک فرات پس مؤمنین از اصحاب امیر المؤمنین عقب می نشینند تا اینکه مردم بسیار در فرات غرق شوند پس در این وقت ظاهر می شود تأویل قوله تعالى : هل ينظرون الا ان يأتیهم الله في ظلل من الغمام و الملائكة قضی الامر پس فرود آید رسول الله (ص) در پارچه ابری و بدست مبارکش حربه ایست از نور پس ابلیس چون آن بزرگوار را به بیند فرار کند پس انصارش گویند که کجا میروی و حال اینکه نصرت ما نزدیک شده پس میگوید من می بینم آنچه را که شما نمی بینید و من میترسم از خداوند عالمیان پس رسول الله (ص) به آن ملحق شده پس آن حربه را بر پشتش زده از سینه اش در آمده بجهنم واصل شود پس تمامی اصحابش را بقتل آورند پس در آنوقت در روی زمین حقتعالی را عبادت میکنند و هیچ شریکی برایش احدی قرار نمیدهد و مؤمن زندگانی میکنند و نمی میرد تا اینکه هزار پسر برایش متولد شود پس چون جامه بولدش بپوشد در او ان طفولیت آن جامه با آن طفل نمو میکند . هر قدر که آن طفل بزرگ می شود آن جامه نیز بلند می شود و رنگ آن جامه به رنگی که میخواهد در آن ساعت می شود و برکات زمین ظاهر می شود و میوه زمستان را در تابستان و میوه تابستان را در زمستان میخورند و هرگاه میوه از درخت بوزمین افتد همان دم در محاش درختی میروید و در آن

وقت ظاهر می شود جنتان مدهامتان در نزد مسجد کوفه و حول آن بماشاء الله پس حقتعالی میخواهد که حکم خود را نافذ فرماید در خرابی عالم ، بالا میرد رسول الله (ص) با اولاد طاهرینش را و خلایق بعد از رفع ایشان سلام الله علیهم چهل روز باقی میمانند در هرج و مرج تا اینکه اسرافیل نفخه در صور دمد و آنچه ما در اینجا ذکر کردیم از احوال رجعت جمله را از احادیث ایشان استفاده نموده ایم و مؤمن را لابد است اعتقاد کند رجعت ایشان را سلام الله علیهم اجمعین بسوی دنیا و آن نظر با حدیث ایشان واجبست ، شك نمیکنند کسانی که ایمان بآن اخبار آورده اند و اما وجه اینکه نگفتیم واجبست بجهت خلاف بعضی از علماء که حکم کرده اند که مراد از رجعت رجوع دولت و قیام قائم علیه السلام است به رجوع اشخاص بعد از موت ایشان و حق واقع آنست که رجعت ایشان حق است بنص اخبار متکثره و قول باینکه این اخبار ، اخبار آحاد میباشد التفات نباید کرد بعد از حکم ظاهر قرآن و نص مقدار پانصد حدیث مروی از ایشان سلام الله علیهم و هر گاه دلیلی در این مقام نبود غیر از انکار مخالفین هر آینه همین انکار ایشان به تنهایی کفایت میکرد در حقیقت مراد زیر که رشد و هدایت در مخالفت ایشان است .

### خاتمه

و آنچه ملحق میشود بباب اصول دین ، کلام در آجال و ارزاق و اسعار است. اما اجل : بدانکه آن عبارت از وقت حدوث شیئی است و اجل موت عبارت است از انتهای مدت بقایش در دنیا و انتهای آنچه حقتعالی برایش قرار داده از رزق و حیات و سایر تقدیرات و این اجل

حاصل میشود بموت و بقتل . اما موت : پس آن بردو قسم است ، موت طبیعی و غیرطبیعی ، اما موت طبیعی پس آن صد سال است یا هشتاد سال است یا صد و بیست سال بنا بر اختلاف و اختلال در فصول انسانی ، چه احتمال دارد که فصل ربیع در انسان بیست سال باشد یا بیست و پنج سال یا سی سال و هر کدام قائل دارد همچنینست سایر فصول پس اجل ظاهر شود نزد انتهای آنچه قلم اعلی به آن در لوح محفوظ جاری شده است از مدت بقایش در این دنیا و از مدت ارزاق و امدادات دنیاوی به بالنسبه بشخص از انواع رزق مختلف بحسب قابلیت مثل اکل و شرب و لبس و علم و فهم و غیر ذلک پس هر گاه شخص از ماحض الایمانست یا ماحض الکفر باقی میماند از آنچه مقدر شده بود برایش در دنیا در لوح محفوظ بقدر آنچه مقدر شده است از برای بقایش در نزد قیام قائم علیه السلام یارجعت پیغمبر و اهل بیت طاهرینش سلام الله علیهم و آن اجل که حاصل میشود بموت غیرطبیعی بنا بر حسب سببی است که مقتضی موتش گشته زیرا که معصیت گاهست محو میکند آنچه را که مکتوب شده است از برای انسان از رزق و اجل پس میمیرد و باقی نمیماند از آن امور که برایش تقدیر شده بود مگر آنچه مقدر شده است بقا برایش نزد قیام قائم (ع) هر گاه ماحض الایمان یا ماحض الکفر باشد و اما آن اجل که باعتبار قتل حاصل می شود پس خلاف کرده اند در آن ، بعضی بر آنند که به اجلس میمیرد و قتل مطابق افتساده با اجلس و بعضی گفته اند پیش از اجل خود میمیرد و این طایفه اختلاف کرده اند پس بعضی بر آن رفته اند که قبل از اجل خود بچهل روز میمیرد که هر گاه قتل نبود هر آینه چهل روز

زندگانی مینمود و بعضی گفته اند که امر بر ما مجهول است نمیدانیم که زندگانی میکرد یا نه و بعضی کلمات دیگر نیز گفته اند و آنچه فهمیدم از احادیث ائمه علیهم السلام که کشته میشود پیش از اجل خود و هرگاه کشته نمیشد زندگانی میکرد در دنیا مقدار دو سال و نیم که عبارت از سی ماه باشد و اما رزق پس آن عبارت از چیزی است که منتفع شود از آن صاحب حیات در حال حیات خود و از برای غیر خدا نیست که منع کند رزق را از شخص صاحب حیوة پس بنا بر این ظاهر می شود که حرام رزق نیست و دلیل بر اینکه حرام رزق نیست اخبار ائمه علیهم السلام است و قرآن نیز بر آن دلالت دارد چه میفرماید و مما رزقناهم ینفقون پس مدح کرد حق تعالی ایشانرا بر انفاق ارزاق و هرگاه حرام، رزق میبود هر آینه مذمت میکرد ایشانرا بر انفاق آن زیرا که آن تصرف در مال غیر است بدون اذنش . و اما اسعار پس ارزانی عبارتست از پائین آمدن قیمت شئی از آنچه عادت بر آن جاری شده بود و در وقت مخصوص و مکان مخصوص، بعضی گفته اند که این گرانی و ارزانی گاهی از جانب حق تعالی میشود باین طریق که کم میکند امتعه را و بسیار میکنند رغبت مردمانرا بسوی آن پس گران میشود قیمتها و گاهی بعکس رفتار میکنند پس ارزان میشود و گاهی از غیر جانب حق تعالی است باینکه منع میکنند سلطان مردمان را از آوردن امتعه پس گران میشود و منع میکنند ایشانرا از خریدن آن پس ارزان میشود و جزای آنچه وارد می شود بر مردمان از آلام و هموم بر ظالم است و حق در این مسئله اینست که گرانی و ارزانی بتقدیر حق سبحانه و تعالی است و اعمال مردمان . و بیانش آنست که حق سبحانه گاهی کم میکند امتعه را با اسباب وجودش مثل قلت امطار

و بسبب این تقلیل یکی از سه امر است اول اینکه عقوبت است برای بعضی از اهل معاصی به آنچه که کرده بودند پس میرسد آن عقوبت بایشان و بکسانیکه بایشان بودند هر چند خود عاصی نباشند پس بایشان عقوبت میرسد بجهت اینکه بایشان بودند چنانکه حقتعالی میفرماید **فلا تقعدوا معهم حتی يخوضوا فی حدیث غیره انکم اذاً مثلهم** . یعنی منشینید با عامیان و منافقان در حال معصیت ایشان تا اینکه از آن حال بحال دیگر انتقال نمایند و الا شما نیز مثل آنها خواهید بود و دوم اختیاری و امتحان عباد است چنانچه فرمود: **حکایت از سلیمان : لیبلونی ءاشکر ام اکفر** ، تا بچشاند بایشان حلاوت فرح را چنانکه فرمود :

**ولنبلونکم بشیئی من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانس والثمرات و بشر الصابرين** . یعنی ما می آزمائیم مردمان را باینکه مبتلا میکنیم ایشانرا بخوف و گرسنگی و کمی مال و اولاد و خشکی مزارع و بساتین پس پشارت باد صبر کنندگانرا بانواع ثواب سوم آنکه رفع کند درجه شاکرین را بر رخا و ارزانی و درجه صابرانرا بر بلا و گرانی زیرا که دنیا برای مؤمن همچو زندانست آنچه گفتیم سابقاً کم میکند اسباب وجود متاع را مراد من اسباب قابلیت وجود اوست مثل بسیاری طالب و ایجاد کسانی که متاع را میخرند و نگاه میدارند تا گران شود که بفروشند و منع امطار و خوف راهها و زیادتی قطاع الطريق و امثال اینها از اموری که حقتعالی وای میگذارد آنکه راهها که مخالفت میکند محبت خدای ببنفس خودش تا صادر میشود از آن اسباب منع از معاصی و از ظالم بندگان و غیر ذلك چه هر چه که سبب گرانی شود آن بعلت تقصیر است در حق معبود زیرا که مقتضای کرم رخا و ارزانی و خلاف مقتضای بعلت وجود موانعست از تقصیرات

قوابل مکلفین و هرگاه اداکنی کلام را باین طریق که گرانی و ارزانی از جانب حق تعالی است باین معنی که تقدیر کرده اسباب آنرا بتقصیرات مکلفین در گرانی و باعمال عباد در ارزانی باین معنی که معامله کرده با ایشان بعمل خود در گرانی و تفضل کرده و عفو کرده از تقصیرات ایشان در ارزانی پس حق گفته باشی و طریق ثواب اختیار نموده باشی و واجبست بر بنده گان شکر حق تعالی بر نعمتهایش و حمدش بر کرم و آلائش و رضا در هر جائی بقدرش و قضایش پس بدرستی که او تعالی ولی هر چیز است و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و فارغ شد از نوشتن این اوراق عبد مسکین احمد بن زین الدین الاحسائی .

تا اینجا تمام شد ترجمه کلام شریف ایشان و حقیر نظر بوفور اشغال در دو روز ترجمه اش بانجام رسانیده لکن فرصت مراجعت و تأمل در بسط بعضی مقامات و تأدیة کلام بوجه احسن نشده و المیسور لایسقط بالمیسور و الی الله ترجع الامور و السلام علی من اتبع الهدی .

السید کاظم الحسینی الرشتی



مشخصات این کتاب بشماره  $\frac{۳۵۴}{۳۵۳۳۵}$  در دفاتر مخصوص  
اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی ثبت شده است.

.....  
چاپ شفق



